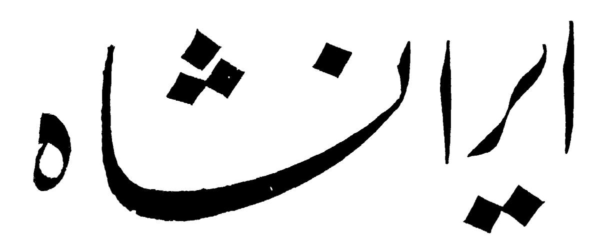
UNIVERSAL LIBRARY



𐬵𐬎𐬨𐬀𐬙𐬀. 𐬵𐬏𐬑𐬙𐬀. 𐬵𐬬𐬀𐬭𐬱𐬙𐬀.



تاریخچه مهاجرت زرتشتیان بهندوستان

تألیف

پورداود

از سلسلهٔ انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی

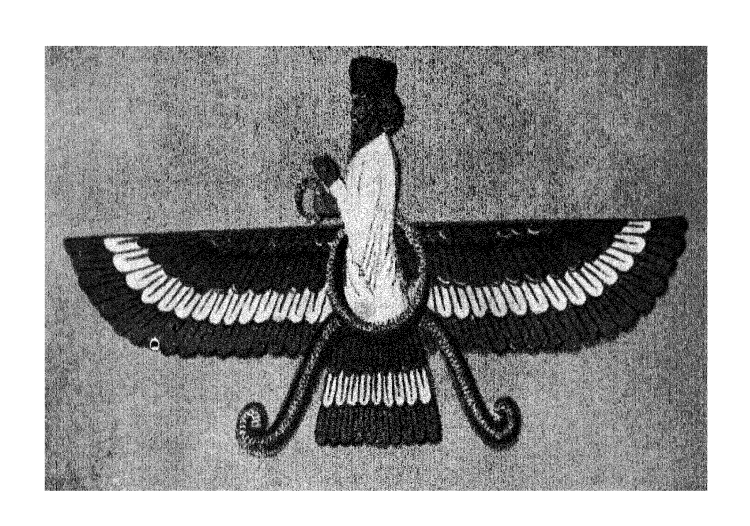
خرداد روز و اردیبهشت ماه ۱۲۹۵ یزدگردی

۱۲۹۵

25th April 1925.

بدوست دانشمند عزیزم آقای دهشاه

جی‌جی بزبانی ایرانی یادگار گردید



تاریخ مهاجرت زرتشتیان بهندوستان

بنام هرمزد بخشنده و مهربان

چو با تخت منبر برابر شود — همه نام بوبکر و عمر شود
تبه گردد این رنجهای دراز — نشیبی دراز است پیش فراز
نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر — ز اختر همه تازیان راست بهر (۱)

در سال چهاردهم هجرت سپاه ایران در قادسی از عربها شکست یافت درفش کاوه بدست دشمن افتاد سپهبد رستم فرخزاد بخاک و خون خفت ستاره بخت ساسانیان روی بخاموشی نهاد روزگار سیاه ایران فرا رسید در شکست قادسی کلید پایتخت شاهنشاهان بدست سعدوقاص در آمد در این روز تیره کشور اردشیر بابکان گزندی دید که هنوز هم از آن آسیب سربلند ننمود دو سال پس از آن در بهار سال شانزدهم هجرت سردار عمر با شصت هزار عرب پابرهنه وارد پایتخت با شکوه تیسفون گردید در ایوان مداین در بارگاه نوشیروان بنام خلیفه خطبه خوانده دست تاراج بسوی گنج و اندوختهٔ چهارصد ساله ساسانیان گشودند در چند سال بعد شکست فاحش ایرانیان و فتح الفتوح عربها در نهاوند سراسر مملکت آباد و بزرگ ایران را میدان تاخت وتاز تازیان ساخت واقع نهاوند نعمان بن مقرن فرمان خلیفه عمر بن خطاب را در دست داشت که در تباه نمودن آئین ایران از هیچ گونه ستم خود داری نکند (۲) شاهنشاه جوان یزدگرد سوم آخرین یادگار خاندان خسرو پرویز هنگام ده سال سرگشته گرد کشور پراکنده و پریشان خویش بیدگشت از کوشش فراوان خویش سود ندیده ناامید یاری همسایگان بسوی مرو شتافت تا آنکه در سال بیست و نهم هجرت بدست آسیابانی

(۱) فردوسی در نامه سپهبد ایران رستم فرخزاد از قادسیه ببرادرش
(۲) [illegible] پارسیان ص ۵

کشته شد و چشم از تاج شهی بپوشید (۳) هرچند ایران پس از شاهنشاه ناکام از آن عرب بود اما ایرانیان تن بزیر بار بندگی نتوانستند در داد در مدت بیشتر از صد سال در ایران زمین آتش جنگ زبانه میکشید گروهی که برتاب ستیزه خونین و پایداری برداختن جزیه بندگی داشت برای نگاهداری آئین کهن سر بکوه وبیابان نهاد در سالهای دراز کوههای خراسان بناهگاه آوارگان بود تا آنکه آن سامان نیز بچنگال دشمن درآمد بناچار فرار نموده چندی در جزیره هرمز در خلیج فارس بسر بردند چون در آنجا هم دشمن امان نداد ایران وطن نیاکان خود را بدرود گفته رهسپار دیار هند شدند

درخصوص مهاجرت ایرانیان بهندوستان تاریخی از زمان قدیم در دست نداریم مگر آنکه رساله مختصری در نظم فارسی نسبتهً قدیم مشهور بقصه سنجان دارای داستان مهاجرت است

سراینده آن موسوم است به بهمن کیقباد بسر دستور هرمزدیار سنجانا (۴) از نوشتهای پارسیان چنین برمیاید که بهمن کیقباد ازخاندان معروف بسیار بزرگ و دانشمند بوده است

(۳) سال چهاردهم هجرت مطابق است با ۶۳۵ میلادی ابتدای مه این بدست عربها در سال ۱۶ هجرت مطابق است با ۶۳۷ میلادی فتح نهاوند بقول پول هورن P. Horn در گروندریس جلد ۴ ص ۵۳۳ در سال ۶۴۰ ویا ۶۴۱ و یا ۶۴۲ میلادی میباشد کشته شدن یزدگرد سوم در سال ۲۹ هجرت مطابق ۶۵۱ میلادی است بقول نولدکه Noldeke در ترجمه تاریخ طبری ص, ۴۳۵ یزدگرد سوم در ۶۵۱ و یا ۶۵۲ میلادی کشته شد

(۴) سنجان شهر کوچکی است در گجرات هندوستان الف در گجراتی مثل یای عربی نسبی است سنجانا یعنی کسیکه منسوب بسنجان است مثل بغدادی و شیرازی بسا از پارسیان باسم شهر خود در گجرات مشهور اند مانند واریاوا از واریاو انکلیسریا از انکلیسر دستور هرمزدیار سنجانا منسوب بسنجان گجرات است چنانچه قاضی ابوالحسن علی بن حسن السنجانی کسیکه یاقوت ازاو در معجم البلدان اسم میبرد منسوب بسنجان مرو است پرتغالیها در مدت اقامت خود در هندوستان بشهر مذکور Saint John اسم دادند

عموی پدر داراب هرمزدیار گرد آورنده روایت میباشد هم چنین با برزو کامدین که یکی از جمع کنندگان روایت است نسبت دارد (۵) بقول خود سراینده در مدت دویست سال از آباء و اجداد خود در نوساری گجرات مسکن دارند قصه سنجان از روی سنت پارسیان که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خود را ازسینه بسینه حفظ داشتند از زبان دستور دارا و بزرگی کرامت او بقادی سراینده داشته است ولی اسم او را نمیبرد در رشته نظم کشیده شد در خرداد روز فروردین ماه نهصد و شصت و نه یزدگردی (۹۶۹) مطابق هزار و ششصد (۱۶۰۰) میلادی اتمام پذیرفت قدیمترین نسخه خطی قصه سنجان که الحال موجود است بدست خود هیربد داراب پسر هرمزدیار پسر قوام الدین پسر کیقباد سنجانا گرد آورنده روایت مذکور در سال (۱۰۶۱) یزدگردی مطابق (۱۶۹۲) میلادی نوشته شد

---

(۵) روایت عبارت است از مسائل دینی بزبان فارسی در قرون پیش پارسیان هندوستان رسولی با سؤالات بایران فرستاده از زرتشتیان دانشمندان آنجا در خصوص مراسم دینی کسب تکلیف مینمودند بآن پرسشها و پاسخها اسم روایت داده منسوب بآن رسول مذکور نمودند مثلاً میگفتند روایت هوشنگ نریمان در آخر قرن چهاردهم میلادی یکی از دولتمندان پارسیان هند یکی از فضلای آنزمان را موسوم بهوشنگ نریمان با سؤالات بسیاری بایران فرستاد موبد ایرانی شاپور جاماسب شهریار بوحت آورین درخورشید روز آبان ماه سال ۸۴۷ یزدگردی مطابق ۱۴۷۸ میلادی بآن سؤالها جواب میگوید این رسول در ایران بسیار مایه تعجب میشود چه زرتشتیان آنجا تا آن روز نمیدانستند که برادر همکیشانی در یک گوشه دنیا دارند موبد مذکور در ضمن جواب خویش میگوید "سپاس یزدان که چندین بهدینان در ملک هند هستند" در جای دیگر از روزگار سیاه شان در ایران شکایت کرده گوید "در روزگاریکه گذشته است از کیومرس تا امروز هیچ روزگار سخت تر و دشوارتر ازاین هزاره سر هیشم نبوده است نه از دور ضحاک تازی و نه افراسیاب توری و نه تور جادو و نه سکندر یونانی" آخرین روایت در تاریخ ۱۱۴۲ یزدگردی مطابق ۱۷۷۳ میلادی انشاء شد. داراب هرمزد دانشمند پارسی که اسمش گذشت در قرن هفدهم این روایات راجمع نمود رجوع شود بروایت داراب هرمزدیار جلد اول تالیف M. R. Unvala در دیباچه آن

قصه سنجان ارزش ادبی ندارد اشعارش بسیار خام و سست است
چه پس از نهصد سال اقامت درهندوستان زبان فارسی دارای
لطافت بومی نخواهد شد رنگ و روی دیگری میگیرد زبان
فارسی هرچند دگرگون و شکسته مخصوصاً درمیان زرتشتیان رواج
داشت و نیز درکلیه هندوستان زبان ادبی بشمار میرفت بهمن کیقباد
شاعر نبود بقصد آنکه داستان منظوم مهاجرت را آسانتر بذهنهای
مردم بسپرد خاطر راچه نموده آنرا بشعر نظم کشیده چنانچه
بسیاری از دانشمندان قدیم زرتشتیان هندوستان مطالب بسیار
مهم مذهبی را با شعر بیان کرده اند مانند شیخ محمود شبستری که در
گلشن راز از سستی اشعار خویش عذر خواسته گوید

همه دانند که من در همه عمر نکردم هیچ قصد گفتن شعر

بهمن کیقباد نیز از خامی نظم خود پوزش جسته گوید

خجل گشتم زخامی سخنها ندارم بهرهٔ زین گوهر فنها

چون قصهٔ سنجان یگانه سند تاریخی است همه مستشرقین اروپا و پارسیان
دانشمند هند درموضوع مهاجرت این قصیدهٔ مختصر را مورد بحث
قرار داده اند میتوان صحت کلیه مطالب آنرا با اندک تفاوتی با
دلایل تاریخی ثابت نمود نگارنده نیز آنرا اساس قرار
داده آنچه شاهد تاریخی که در دست است نشان میدهیم (۶) قصه

(۶) از کتابهائیکه استفاده کرده ایم بقرار ذیل است

Dosabhai Framji Karaka's History of the Parsis, London, 1884.

D Ménant, Les Parsis, Histoire des Communantes' Zoroastriennes de l'Inde Parsis, 1898.

A Few Events in the Early History of the Parsis and Their Dates, by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1905.

Dastur Bahman Kaikobad and the Kisseh-i-Sanjan, A Reply by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1917.

Die Iranische Religion Von A. V. William Jackson, Vol. IV, s. 697—700.

Grundriss der Iranischen Philologie, Herausgegeben Von Wihl. Geiger und Ernst Kuhn, Strassburg, 1901.

کتب دیگریکه استفاده شده درضمن اسم خواهیم داد

سنجان گوید

مقام وجای و باغ و کاخ و ایوان — همه بگذاشتند از بهر دینشان
بکوهستان همی ماندند صد سال — چو ایشان را بدین گونه شده حال

پس از چندی مسلمانان در کوهستان خراسان رخنه یافته زردشتیان بجزیرهٔ هرمز شتافتند

ابا دستور و بهدینی یگانه — سوی شهر هرمز شد روانه (۷)
در آن کشور چو سال آمد ده و پنج — ز دروندان (۸) کشیده هر یکی رنج

در این جزیره نیز از لشکریان عرب ستمگرانه افتاده ناچار بسوی هندوستان کشتی راندند

زن و فرزند در کشتی نشاندند — سوی هند کشتی تیز راندند
چو کشتی سوی هند آمد یکایک — بدیب افتاد لنگروار بیشک (۹)
در آن بودند بهدین نوزده سال — شده آخر منجم زد یکی فال

منجمان و موبدان صلاح دیده که از آن سرزمین گذشته بدیار گجرات در آیند ناگزیر کشتیها بدریا انداخته بادبانها برافراشته روانه شدند پس از چندی دریا نوردی دچار کولاک سختی گردیدند همه دست ستایش بسوی خداوند بلند نموده نذر کردند که اگر از مهلکه جان بدر برده بکنار رسند آتش بهرام بر افروزند (۱۰) دعاها مستجاب شد طلاطم دریا فرونشست

ز یمن آتش بهرام فیروز — از آن سختی همه گشتند بهروز

کشتیها بسنجان رسید

---

(۷) پیشوایان دین را دستور و موبد و هیربد گویند سایر طبقات را بهدین

(۸) دُرُوَند darvand فقط در ادبیات زردشتیان استعمال میشود در اوستا دُرِگوَنت dregvant یعنی شریر و خبیث P. Horn Grundriss der Neupersischen Etymologie.

(۹) دیب Diu جزیره ایست در خلیج عمان در جنوب شبه جزیرهٔ کاتیوار Kathiawar واقع است مساحتش بیست میل مربع است دارای ۱۹۰۰ نفوس است واز مستملکات پرتغال میباشد

(۱۰) آتشکده های بزرگ و یادرب معبدهای مهم را آتش بهرام (ورهرام) گویند بمنزله کاتدرال Cathedrale عیسویان میباشد

چنین حکم قضا شد هم از این پس   سوی سنجان رسیدند آن همه کس
راجای* محل جادی رانه نام داشت نماینده ای از ایرانیان
نزد راجا رفت و در خاک او پناهگاهی درخواست

مر او را نام جادی رانه بوده   سخی و عاقل و فرزانه بوده
اما چو پیر به پیشش رفت دستور   که اندر علم و دانش بود مشهور

نخست راجا از لباس و آلات جنگ آنان بترسید و از برای تاج و تخت خود باندیشید دستور بدو اطمینان داد که از آنان گزندی بملک نرسد

همه هندوستان را یار باشیم   سر خصمانت را بر جا نداشیم
یقین دانی که ما یزدان پرستیم   برای دین ز دروندان برستیم

راجا از دین و آئین آنان پرسید پس از آن بایشان اجازهٔ اقامت داد بشرطیکه بزبان ایران سخن نگویند و زنانشان بلباس هندوان درآیند آلات جنگ را از خود دور کنند و در هنگام شام مراسم عروسی فرزندان خود بجای آورند دستور همه را بپذیرفته زمینی بآنان واگذار شد که سراسر جنگل و بیابان و ویران بود ایرانیان آنرا آباد نموده سنجان نام دادند

مر او را نام سنجان کرد دستور   بسان ملک ایران گشت معمور

پس از چندی دیگر باره دستور بنزد راجا رفته خواهش رخصت برای ساختن آتش بهرام نمود پس از اجازه آتش بهرام که در کشتی نذر کرده بودند برافروخته شد و آنرا ایرانشاه نام نهادند کار ایرانیان در سنجان بواسطهٔ آلات و ابزاریکه از خراسان با خود آورده بودند بالا گرفت بخوشی و آسایش چندین صد سال در آنجا گذراندند

اینک که قصه سنجان کاروان ایرانیان را از خراسان بسنجان فرود آورد ببینیم آثاری از این رهروان در تاریخ باقی مانده است یا نه نخست باید بیاد داشت که دایرهٔ خراسان قدیم وسیع تر از خراسان امروزی است یاقوت در معجم البلدان مینویسد که این مملکت از طرف عراق تا آزادوار و بیهق کشیده میشد و از طرف هند تخارستان و سیستان و کرمان حدود آن بود و نیز در

* عنوانی است که بشهریاران هندو میدهند

جاي ديگر معجم البلدان آمده است كه جزيره هرمز بندر كرمان
است كليه مال التجاره هند وعمان از اين بندر وارد كرمان وسجستان
وخراسان ميشد بنا براين بعيد بنظر نمي رسد كه گروهي از ايرانيان
از اين راه از عربها فرار نموده باشند گذشته از آنكه بلاذري كه
خود در سال دويست و هفتاد و نه هجري (۲۷۹) مرده مينويسد كه
بن مسعود پس از فتح جيرفت و مطيع ساختن كرمان بسوي خاف
شتافت گروهي از ايرانيان كه در آنجا مهاجرت كرده بودند در
جزيره هرمز در مقابل او ايستاده و از خود مدافعه نمودند بالاخره
سردار عرب بآنان چيره شد بسياري از آنان از راه دريا فرار كردند
برخي بسوي مكران رفتند دسته اي بسيستان روي نهادند جزيرة
هرمز كه مشهور بمعدن است شايد در زمان اوات كه پناهگاه
زرتشتيان بود باين اسم ناميده شد

از خطبه عروسي پارسيان كه در جزو خورده اوستا موجود و هنوز
در هنگام عقد و نكاح موبدان ميسرايند بخوبي برميآيد كه بار ميان
از خراسان مهاجرت كرده در اين خطبه كه در گجراتي
باشيرواد معروف است و در پهلوي پتمان پتوندي ويا پيمان نامه
(پيمان پيوندي) گويند (۱۱) در جزو مهريه عروس از زر سرخ
شهرنيشاپور صحبت ميشود اين خطبه ويا عهد نامه كه بي شك از عهد
ساسانيان باقي مانده است از اين قرار ميباشد بهادتان
دادار هرمزد فرهست فرزندان نرو ابدركان فراخ روزي ودوستي
دلربا تن از چهرروا دير زوشني و باينده صد و پنجاه سال نرور
دير ماه مهر ۱۲۹۵ از سا پادشاه يزگرد شهريار ساسان تخم
دشهرستان خجسته ايران اورداد و آئين مزديسني بكدخدائي اين
زن دخت دهشني اين كديك شاهزن پوراندخت نامور به پيمان
دو هزار درم سيم سفيد ويژه و دو دينار زر سرخ سره

(۱۱) كلمه اشرواد گجراتي است يعني رحمت و بخشايش بمناسبت
پندوار و دائي بودن كلمه ريشه آن را در اوستا ميتوان پيدا
كرد و آن كلمه اشي ميباشد كه بمعني راستي است

نیشاپور (۱۲)

نیشاپور یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آباد خراسان بود و آن را ابرشهر نیز میگفتند کلمه پول و سکه نیشاپور را سکه ابرشهر گویند پارسیان محافظه کار برای تیمن و تبرک هنوز هم پول وطن قدیم خود را بهترین هدیه و مهریه برای عروس خود میشمرند گرچه آن سکه بیش از هزار سال است که وجود خارجی ندارد

ذکر آنکه سنجان شهر گجرات جائیکه زرتشتیان در روز اول ورود شان بهندوستان بار اقامت افکندند یاد آور سنجان ایران است در معجم البلدان از چهار سنجان که همه در خراسان قدیم واقع است سخن رفته است نخست اسم قلعه ایست در دروازه مرو آنرا نیز درسنگان گویند دوم محلی است در باب الاب، دربند سوم جائی است نزدیک نیسابور چهارم قلعه ایست در خواف اگر بگوئیم که نو رسیدگان خراسانی باین گوشه هندوستان اسم شهر اصلی خویش داده اند چندان بخطا نرفته ایم چه آتشکده خود را نیز که فوراً پس از ورود ساختند ایرانشاه خواندند بیاد کشور ویران شده ایران و پادشاه

(۱۲) این عقد نامه را تا آنجائیکه شاهد مقال ماست نگاشتیم مابقی آن سئوالاتی است که موبد از گواه عروس و داماد میکند اینک معنی برخی از کلمات آن فهرست ر یا فره در پهلوی همان معنی فره فارسی است یعنی فراوان فزون بسیار   کاشک آن گوید که گوید هیچ به بریکی برچند بفزاید فره   رودکی لغات فرس اسدی طوسی

چهر یعنی تخم و نژاد در اوستا چیذر آمده است این کلمه در تفسیر پهلوی اوستا به تخمک ترجمه شده چهر بمعنی گونه و عارض نیز است و معنی مجازی شمرده میشود منوچهر مینا و چیذر یعنی بهشتی نژاد فردوسی سرشت اور یعنی برتر دیر روشنی زندگانی بلند کنیک یعنی دختر در فارسی کنیز گوئیم این کلمه هم از معنی اصلی خود برگشته اینک کلفت و خدمتکار از آن اراده میشود در پهلوی وپازند نیز کنیچک آمده است زن اولی و دختر زن را شاهزن گویند بیوه زن ویا زن دومی چاکرزن است وبره (ویژه) وسره هردو از لغات معمولی فارسی است بمعنی پاک و خالص برای آنکه فوراً بدون درنگ بمعنی عقد نامه فوق برخوریم وجائی در آن سفید ویا نقاط نگذاریم تاریخ روز و ماه و سال و اسم عروس را افزودیم

بخون خفتم ناکام شهر و آشیانه خود را سنجان و پرستشگاه را ایرانشاه نام گذاردند

مستشرق معروف امریکائی جکسن مینویسد که زرتشتیان در سال ۷۱۶ میلادی یعنی شصت و پنج سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم وارد سنجان شدند و شصت سال دیگر یعنی در سال ۷۷۵ باز دسته دیگری بآنان ملحق شد

دلایلی در دست است که در شمال هندوستان نیز مهاجرین زرتشتی بودند ولی طوری از میان رفتند که امروز اثری هم از آنان بجای نیست (۱۳)

در همان اوقاتیکه ایرانیان از عربها فرار کرده بهندوستان پناه میآوردند گروهی نیز بطرف چین رفتند بنا در سالنامه های چین از وجود مهاها (مودها) در شهر کانتن اسم برده میشود (۱۴) مسعودی که در قرن دهم میلادی میزیست در کتاب تاریخ خویش از بودن زرتشتیان و آتشکدهای بسیار در چین صحبت میدارد شاید همان زرتشتیانی باشند که بهمراهی پسر یزدگرد بچین رفتند و سالنامه ها از آنان خبر میدهند بقول چینی ها یسه سه Yissêssê (یزدگرد) از پسر آسمان امپراطور تای تسونگ Tai Tosung مدد خواست و او امتناع نمود پس از مرگ یزدگرد که ایرانیان دسته دسته اجلای وطن میکردند گروهی با پسر یزدگرد موسوم به پیلوسه Piloussê (پرویز) به تخارستان که آنوقت متعلق بچین بود پناه برد در سال ۶۶۲ امپراطور اورا بشاهی ایران شناخت دو سال پس از آن پرویز رفت بچین جزو سرداران مستحفظ مخصوص امپراطور گردید در سال ۶۷۷ در محلی موسوم بچانگنگا ن Chângngan آتشکدهٔ ساخت ودر همین سال مرد پسرش نی نیسه Ni Nisse (نرسی) در خدمت امپراطور بود پس از چندی این شاهزاده با لشکری و بهمراهی یکی از سرداران امپراطور بطرف ایران رفت تا تخت و تاج اجداد خود باز ستاند چون سردار چینی با شاهزادهٔ ایرانی نساخت بناچار در سال ۷۰۷ دوباره

---

۱۳ Menant Les Parsis P. X

۱۴ کانتن Canton در جنوب چین پایتخت ایالت کوانگ تونگ Konang Toung دارای ۹۰۰۰۰۰ نفوس است

بچین برگشت و در دربار امپراطور موظف بود (۱۵) در سال ۷۵۰ میلادی اوایل خلافت بنی عباس باز یک دسته دیگری بها جرین ایرانی چینی ملحق شد

قراینی در دست است که پس از تاخت و تاز عربها مهاجرت ایرانیان بطرف چین معمولی بود منوچهر موبدان موبد فارس و کرمان در قرن نهم میلادی کاغذی در پهلوی به برادر جوان تر خود زاد سپرم که او نیز موبدان موبد سیرکان بود مینویسد و از بدعتهائی که او در دین گذاشت شکایت میکند و میگوید از این ننگی که تو در خاندان ما گذاشتی باید من فرار کرده بچین روم

معلوم است بودن زرتشتیان در چین بواسطهٔ شهزاده کان ایرانی که در آنجا بودند بیشتر شهرت داشت تا بهندوستان

نه آنکه فقط زرتشتیان از دست عربها فرار کرده در اطراف و اکناف عالم پراکنده و پریشان شدند بلکه عیسویان ایران نیز پس از برهم خوردن سلطنت ساسانیان بهرجا ئیکه توانستند رفتند در قرن هشتم میلادی گروهی از کلدانیان ایران از راه بصره بهندوستان پناه آوردند خط پهلوی که در روی صلیبی در نزدیکی مدرس مانده است بهترین یادگار این عیسویان ایرانی است هنوز بازماندگان آنان را از روی دیانت در شهر مذکور میتوان شناخت (۱۶) چیزیکه در قصه سنجان نامعلوم است همان اسم شهریار سنجان جادی رانه میباشد فقط میدانیم که رانه (رانا) عنوانی است که هندوان بشهریاران خویش

Anquetil du Perron Zend Avesta Vol. I p. 336. (۱۵)
The Kisseh-i-Sanjan. A Reply by Modi p. 14.
D. Menant Les Parsis P. 10.

(۱۶) معنی کتیبه مذکور درست معلوم نیست ترجمه تحت اللفظی آن را برنل این طور نوشته است

"In punishment (?) by the cross (was) the suffering of this (one): (he) who is the true Christ, and God above, and guide ever pure."

On Some Pahlavi Inscriptions in رجوع شود به کتاب
South India by A. C. Burnell P. 11 Mangalore 1873

دهند ظاهراً جادی تحریف شده جایدوا Jayadeva باشد واین گماشته راجپوت چهپادر و یا داتان Pâtan بوده است بهرحال تصور نمیرود که جادی پادشاه گجرات باشد چه پاتان پایتخت گجرات آن زمان ۱۵۰ میل ازسنجان درجائیکه ایرانیان بار اقامت اندا خته دورتراست

مانند مهاجرین عیسوی ایران زرتشتیان نیز چند قرن پس از ورودشان درهندوستان درکوه کنهری Kanheri که در ۲۵ میلی بمبئی واقع است پنج کتیبه پهلوی از خود بیادگار گذاشته اند از زمان قدیم در هندرا این کوه سنگی معابد و اشکال بودائی ساخته اند که اززورگار پیشین تا امروز دقتها را بخود جلب کرده است مستشرق معروف انگلیسی وست West مینویسد که پارسیان از سنجان بدیدن این آثار بودائی رفته و در روی تخته سنگهای کنهری اسامی خود را یادگار گذاشته اند دو تا ازاین کتیبه‌ها محوشده است فقط چند کلمه از انها باقی است دو تای دیگر از انها بفاصله چهل و چهار روز از همدیگر کنده شده است یکی از انها دوازده سال موخرتر است اینک ان سه کتیبه که نسبتاً محفوظ مانده است

(۱) بنام ایزد فرخنده ... [illegible] در این سال ۳۷۸ یزدگرد در روز هرمزد و ماه مهر (۱۰ اکتبر ۱۰۰۹) باین جا آمدند همدینان یزدان پانک و ماهیار پسران مهرایار پنج بوخت و پدر بوخت پسران ماهیار مردان شاد پسر بهزاد باهرام و بهراد باهرام پسر مردان شاد مهرایار پسر باهرام پناه باهرام پناه پسر مهرایار فلان راد و راد سپهرم پسران آذورماهان نوک ماهان دین باهرام بجرگ آذور باراد مرد وبهزاد پسران ماه .... ..

چنین بنظر میرسد که کتیبه دومی مهم کتیبه اولی باشد

(۲) بنام ایزد درسال ۳۷۸ یزدگرد ماه آوان و روز مهر (۲۴ نوامبر ۱۰۰۹) باین جا آمدند همدینان یزدان پانک و ماهیار پسران مهرایار پنج بوخت و پدر بوخت پسران ماهیار مردان شاد پسر بهراد باهرام و بهراد باهرام پسر مردان شاد مهرایار پسر باهرام پناه باهرام پناه پسر مهرایار فلان راد و رادسپهرم پسران آذورماهان نوک ماهان دین باهرام بجرگ آذور باراد مرد

و بهزاد پسران ماه بازی و بهرام پناه پسر مترا بنداد
در ماه آذور هرمزد پسر آوان بنداد مرد
شاید این جمله اخیر بعد با کتیبه افزوده شده باشد

(۳) بنام ایزد در ماه مترو و روز دینو در سال ۳۹۰ یزدگرد (۳۰ اکتبر ۱۰۲۱) از ایران باین جا آمدند ماه فروبگ و ماهیار پسران مترایار بدیع بوخت پسر ماهیار مردان شاد پسر بهزاد بهرام بهزاد پسر مترا و بنداد جاویدان بود پسر بهرام گشناسب بزرگ آذور پسر ماه باراي و ماهیار و بندش پسران بهزاد فرخو و ماه بنداد پسر کیهان خش شدوباده بآموزش

از دو کلمه اخیر این کتیبه که معنی مستقلی ندارد چنین بر میآید که کتیبه نا تمام میباشد (۱۷)

---

(۱۷) کلماتیکه ما بشکون قوی ترجمه کرده ایم در متن پهلوی نیک مُرواک میباشد نیک پهلوي در فارسی نیز نیک بمعني نیک و قوی و در جزو نکاهو وانک و تاز باقي مانند مُرواک یعنی مُروا که فال نیک باشد در مقابل مرغوا فال زشت
گردد از مهر تو بهترین مرواي آفرين
گردد از کین تو مرواي اعادي مرغوا قطران
پاباک و مترا در فارسي بابک و مهرشد بوختن و باختن یعنی نجات دادن و رهانیدن بسیاری از اسامی خاص ایراني با این کلمه ترکیب یافته است مانند سه بوخت یعنی هومت هوخت هوورشت (پندار نیک گفتار نیک کردار نیک) نجات داد هفتان بوخت یعنی هفت امشاسپندان نجات دادند دانشمند المانی نولدکه Nôldeke در کارنامک اردشیر پابکان این هفت را از سبعه سیاره که نزد ایرانیان شوم بود گرفته است چه هفتان بوخت اسم رقیب اردشیر بوده است ماه بوخت ماه نجات داد شاید پنج در پنج بوخت کتیبه عبارت باشد از پنج گاتهاي اوستا چه پنج دیگر یکه نزد ایرانیان مقدس باشد بنظر نمیرسد هیراد شاید خراد باشد چنین گفت خراد برزین که شاه
مرا در بزرگی نداده است راه — فردوسي
بهرام بهرام میباشد بزرگ بهمان شکل در زبان مانانی است که منقار مرغکان باشد بزرگ بزرگ اذور کلمه اوستائی است یعنی آذر آتش کلمه فلان را در جزو اسامي خاص ایراني در کتاب یوستی Yusti نیافتیم سپرهم باشکال دیگر مثل

نک درگردیم در قصهٔ سنجان بهمن کیقباد گوید پارسیان پس از
صد سال اقامت در سنجان در شهرهای دیگر گجرات متفرق شدند
وهی در بانکانیر و بهروچ کسانی در دریا و وانکلیسر برخی در نوساری
چمپانیر رفتند از خانوادهٔ دستوران فقط خورشید ست با پسرش
جستم در سنجان ماند پانصد سال پس از دخول اسلام در هند چمپانیر
ست مسلمانان افتاد سلطان محمود نامی سردار خود الغخان را
ای تسخیر سنجان فرستاد راجای هندو موبدان و پیروان و بهدینان
یاری خویش خوانده گفت

زین کارم کمر بندید یکسر — بجنگ اندر شما باشید رهبر
احسان نیاکان برشمارید — سرا شکرانه بیرون برمیارید
س انکه داد پاسخ موبد بدر — از این لشکر مشو ای رای دلگیر

پشتیبان آماده جنگ شدند هزار و چهار صد تن از آنان بزیر
سلاح رفتند بسرکردگی سپهبد خود اردشیر در ردیف سپاه هندو در
مقابل لشکریان الغخان ایستادند سه روز و شب جنگ دوام داشت
ردار سلطان محمود شکست یافته روی از معرکه بگردانید دیگر
روز لشکر دیگران برانگیخت آواز کوس جاوردان را بمیدان رزم
خواند پس از چندی زد و خورد خونین اردشیر زخم بیکری یافته
پای در افتاد

دریغا آن سپهدار دلاور — که بربادش زمانه داد آخر
و بخت شوم خشم آرد بدانجا — بسان موم گردد سنگ خارا

ی هندو نیز جان از کارزار بسلامت بدر نبرد

دو جانب سر شد کشته بسیار — سران و نامداران نکوکار

اسپرم و سپرغم در فرهنگها مندرج و بمعنی ریحان است کلمه دارای
راییز در کتاب مذکور یوستی ندیدیم مترادف بنداد یعنی کسیکه
بدیان و اساسش متکی بفرشته مهر است باراد شکای از بیراد است که
گذشت آوان آبان آذر فروبگ یعنی فروغ فره ایزدی کیان
خش یعنی جهان خوش بجای کلمه بسر در متن پهلوی علامت اضافه
آمده است مثلاً مردان شاه پیراد داهرام رجوع شود به
The Pahlavi Inscriptions at Kanheri by E.W. West. Ph. D.
Munich

در خصوص معانی اسامی خاص رجوع شود به Iranisches
Namenbuch von Yusti Marburg 1895

بها نا کشته شد آن راي زاده بجنگ اندر یکی غوغا فتاده
دریغا آن نکوشهزاده هندو بمرد و شهر ویران گشت هرسو
زرتشتیان ایرانشاه را درگرفته سوی کوه بهاروت نهادند دوازده
سال درانجا گذرانیدند پس از آن بشهر بانسده فرود آمدند
بهدینان از هرسو در آنجا جمع گشته چهارده سال نیز دراین
شهر بسر آوردند آنگاه بهمت سرو بزرگ زرتشتیان چنگه شاه
ایرانشاه را از بانسده به نوساري بردند از گوشه وکنار بهدینان
بزیارت آن شتافتند دراین جا قصه سنجان انجام گرفت دراین
قسمت نیز مانند قسمت پیشین بمطالبی برنمیخوریم که باورکردنی
نباشد با این تا بیک اندازه میتوان بواسطه شواهد تاریخی بنیان
قصه را محکم نمود از شهرها ئیکه اسم برده میشود وپس از سنجان
اقامتگاه زرتشتیان شد کلیه در نقشه جغرافیائي گجرات معلوم
است (۱۸)

یکی از شهرهاي گجرات که در آغاز قرن یازدهم میلادي اقامتگاه زرتشتیان
بود کمبایت میباشد محمد عوفي صاحب تذکره لباب الالباب معروف که
درسال ۱۲۱۱ در دهلي میزیست درکتاب دیگر خود جوامع الحکایات
ولوامع الروایات از زرتشتیان کمبایت صحبت میدارد میگوید درعهد
سلطنت جاي سدق مشتي آتش پرست درشهر مذکور بودند چند
خانواده سني نیز درانجا منزل داشتند از بالاي مناره مسجد آنان موذن
مسلمانان را براي اداي فریضه میخواند آتش پرستان چند کفار را
برآن داشتند که بمسلمانان حمله برند مسجد را بسوختند و مناره را
ویران کردند راجا براي تنبیه فرمان داد که دو تن از بزرگان هندو و
دوتن از آتش پرستان را بسزا رسانند (۱۹) لابد محمد عوفي این
افسانه را از زمان قدیم نقل میکند چه جاي سنگ از سال ۱۰۹۴ تا
۱۱۴۳ حکمراني داشت بستور خوش مست که در قصه از او اسم برده
شده بسر نریوسنگ معروف است کسیکه در قرن یازدهم میلادي

---

(۱۸) بانکانیر Bankanir بروج Baroch بریاو Baryao
انکلیسر Anklisar نوساري Nausari کمبایت Cambayet

(۱۹) کمبایت ویا چنپانیر وچمپانیر (کمبای Cambay) واقع است در
گجرات ۳۵۰ میل مربع است داراي ۷۵۲۲۵ نفوس است

قسمتی از اوستا را بسانسکریت ترجمه نمود ترجمه این پیشوای دانشمند در
این قرن اخیر خدمات شایانی بمستشرقین اروپائی نمود چه یکی از اسبابیکه
معنی اوستا را روشن ساخت همین ترجمهٔ بسانسکریت میباشد هنوز خانواده
این دستور باقی است از زمان او تا امروز پشت در پشت دارهای که آن او
دستور بودند دستور داراب پشوتن سنجانا دستور بزرگ بمبئی منسوب باین
خاندان نامی است (۲۰) قصه زرتشتیان هندوستان که آن هم بفارسی
منظوم است و سراینده آن دستور شاپورجی در ۱۷۶۵ بنظم کشیده است
گوید دویست سال پس از متفرق شدن از سنجان یعنی در سال ۶۵۹
یزدگردی مطابق ۱۲۹۰ میلادی زرتشتیان گجرات را بپنج مرکز امور مذهبی
تقسیم کردند این مراکز عبارت است از سنجان نوساری گودا ورا Goodavra
بهروج و کمبایت شکی نیست که زرتشتیان پس از چندین صد سال
اقامت در سنجان در اوایل قرن یازدهم در تمام گجرات متفرق بودند در
سال ۱۱۴۲ مودی موسوم به کامدین زرتشت از سنجان به نوساری رفت
تا در آنجا آداب و مراسم مذهبی مجری دارد (۲۱) سیاح ایتالیائی
فریار اودریک داپاردمون Friar odoric da Pardemon که در سال ۱۳۲۱
در هند بود از آتش پرستانی صحبت میدارد که مردگان شان را (مانند
هندوان) نمیسوزانند بلکه باجلال بیرون شهر برده در دهان میگذارند
لابد مقصود سیاح همان زرتشتیان میباشد چون نتوانست آنان را تشخیص
دهد مثل همه هندوان پارسیان را بعقیده خود بت پرست نامید قصه
سنجان از لشکرکشی سلطان محمود بیجاپور و بالاخره فتح سنجان
صحبت میدارد این سلطان معروف است بسلطان محمود بیگره در تواریخ
هندوستان لشکرکشی او مذکور است در مرآت سکندری (۲۲) آمده

(۲۰) نریوسنگ Nairyo-sangha کلمه اوستائی مرکب است از نریو
یعنی نریمه و سنگه یعنی آموزش و سخن مجموعاً یعنی رساننده
آموزش و تعالیم مردان اسم یکی از فرشتگانی است که
خدمت پیک و پیامبری بدو واگذار شده است اسم
خاص نرسی از همین کلمه اوستائی میباشد رجوع شود
بشجره دستور داراب پشوتن سنجانا در آخر کتاب

(۲۱) D. Menemt Les Parsis p. 18

(۲۲) مرآت سکندری در تاریخ هند مولف آن موسوم است بسکندر
محمد متولد در محمد آباد تالیف کتاب در سال ۱۶۱۱ میلادی
میباشد

است که اسم اصلي او فاتح خان ميباشد و برادر سلطان قطب الدين و
جانشين سلطان داود شاه بوده است چون سلطان داود شاه لياقتي
بروز نداد اورا خلع نموده فاتح خان را سلطان محمود خوانده بجاي
او نشاندند اين سلطان از سال ۸۶۳ تا ۹۱۷ هجري حکمراني داشت
از سرداراوي الفخان ويا الپخان غالباً درجنگهاي سلطان محمود
اسم برده ميشود اين سردار در يکي از جنگها بناي خود سري
گذاشت در سال ۸۹۹ طرف غضب سلطان واقع شد و دوسال پس از
اين حادثه بمرد انچه از تواريخ بر ميآيد اين است که چپانير
در قرن نهم هجري بدست مسلمانان افتاد در مرآت سکندري چنين
آمده است الامر فتح قلعه چپانير بتاريخ دويم شهر ذيقعده سنه
تسع و ثمانين و ثمانمايه وقوع يافت طبقات اکبري نيز همين تاريخ را داده
ميگويد در همان روز چانپانير را محمد آباد نام نهادند (۲۳) تاريخ
فرشته نيز با اين تاريخ مذکور موافقت نموده گويد و راجپوتان چون
حال بدين منوال ديدند و گرد ادبار برچهره خويش مشاهده کردند
در انديشه شده آتش بزرگ برافروختند وجميع اطفال و زنانرا سوخته
دست از جان بشستند وانواع آلات حرب برداشته بجنگ مشغول شدند
وصبح روز دويم ذي قعده سنه تسع وثمانين وثمانمايه مغلوب و مقهور
گشته سپاه اسلام بغلبه تمام دروازه حصار بزرگ شکسته بدرون
شدند وجمعي کثير را بشمشير قهر بنواختند (۲۴) هرچند که تاريخ فتح
چمپانير معلوم باشد ولي تعئين تاريخ فتح سنجان و دست بگريبان
شدن زرتشتيان با مسلمانان در آن سامان مشکل است بقول تواريخ
مذکور فتح چمپانير در ۸۸۹ وقوع يافت و اين مطابق ميشود با ۱۴۸۴
ميلادي اما دانشمند امريکائي جکسن مينويسد که زرتشتيان در سال ۱۳۱۵ از
در رديف هندوان بضد مسلمانان جنگيده بودند فاضل پارسي دکتر مُدي
ميگويد که دکتر ويلسون Dr. Wilson را عقيده براين است که فتح سنجان
در سال ۱۵۵۷ وقوع يافته است خود دکتر مُدي متمايل است که فتح
سنجان را در سال ۱۴۹۰ بشمارد وکاملاً انچه در قصه سنجان آمده است
تاريخي ميداند چه بنابقول قصه سنجان پانصد سال پس از دخول اسلام

(۲۳) تاليف ابوالفضل درزمان اکبرشاه هندي ۱۶۰۵ — ۱۵۴۲
(۲۴) تاريخ فرشته در سال ۱۶۱۱ تاليف يافت

در هند چمپا زیردست مسلمانان افتاد پانصد سال پیش از ۱۴۹۰ مطابق میشود با لشگرکشی سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی که درسال ۹۹۰ میلادی اساس سلطنت اسلامی در قسمتی از هندوستان بنا نهاد البته باید در نظر داشت که قصه سنجان از روی سنت نوشته شده است کلیه تاریخهای آن تقریبی است با تاریخ واقعی چندین سال کم و یا بیش تفاوت دارد هرچند که تحقیقات دانشمندان درخصوص تواریخیکه قصه سنجان میدهد مفید است ولی خوانندگان این نامه چندان از آن بهره نتوانند برد چه اطلاعات مجملی لازم دارد مقصود نگارنده همان اثری از این مهاجرین قدیم ایران نشان دادن و خط سیر آنان را جستن و در این سالهای دراز از پستی وبلندی آنان آگاهی یافتن است

پس از شکست یافتن راجای هندو دگرباره زرتشتیان پس از چندین صد سال اقامت در سنجان پراکنده و پریشان شدند کوه بهاروت که در هفت میلی مشرق سنجان واقع است مانند کوههای خراسان در آغاز تاخت و تاز عربها در ایران پناهگاه آنان گردید هنوز هم در آن جا غاریکه در مدت دوازده سال آرامگاه آتش مقدس ایرانشاه بود دیده میشود (۲۵) دوره کوه نوردی نیز سر آمد کاروان آوارگان بشهر بانسده فرود آمد بهدینان از گوشه و کنار باین سامان شتافتند مشتاقین ایرانشاه بزیارت شعله ایزدی میامدند بانسده مانند سنجان در پارینه رونقی گرفت مگر اینکه در فصل باران شدید معروف به برسات آمد وشد دشوار بود (۲۶)

بنابراین آتش بهرام را (ایرانشاه) با جلال تمام به نوساری بردند در ورود ایرانشاه بنوساری نیز اختلاف است صنانت میگوید این امر در سال ۱۴۹۱ صورت یافت مدی قائل است که در ۱۵۱۶ بنوساری رسید عجالةً درخصوص ایرانشاه بیش از این صحبت نمیداریم بابعد مفصلتر شرح دهیم چنگه آسا و یا چنگه شاه که در قصه سنجان از او اسم برده شد و بهمت او ایرانشاه به

---

(۲۵) D. Ménant, Les Parsis, p. 21

(۲۶) بانسده در جنوب گجرات واقع است مساحتش ۲۱۵ میل مربع است ۴۰۳۸۲ نفر جمعیت دارد

نوساری نقل گردید از بزرگان پارسیان قدیم است (۲۷) در کتابها دیگر
پیش از قصه سنجان انشاء شده از او اسم میبرند از آن جمله
در روایت هوشنگ نریمان مذکور که در سال ۱۴۷۸ انشاء شده
است از چنگه شاه نام برده گوید " و دیگر چنگه شاه و دیگر بهرند
لاچه و بهربد دادا و بهربد خورشید و باقي دین ورزیداران
و روان بوختاران بدانند که مردي آمد از هند و او گفت که نریمان
هوشنگ نام دارد و خانه و مقام در شهر بروچ و در این جانب
موبدان و بهربدان سوال کردم و او شرح حالها گفت که در نوساری
سالاري بهدین است اورا نام چنگه شاه و جزیه بهدینان نوساري
را دور کنانیده است و بهدینان آن جانب همه آفرین کردند
رحمت در آن اشو روان " در روایت دومي هوشنگ نریمان که
سه سال پس از اولي تالیف یافت از چنگه شاه و پسرش بهرام
چنگه شاه اسم میبرد روایت دیگری که مولف آن معلوم نیست ولي
در سال ۱۵۱۱ نوشته شده از دو بسران بهشت بهر (مرحوم) بهرام شاه
که مانک شاه و آسدین شاه باشد صحبت میکند (۲۸) از این جا
معلوم میشود که این خانواده سمت بزرگي و برتري داشته است
مثل انکه حالا خانواده سر Sir جمشید جي بارونت Baronet
از پدر به پسر سمت ریاست بپارسیان دارد (۲۹)

---

(۲۷) در قصه سنجان بچنگه شاه عنوان دهبود داده شده
این کلمه در پهلوي دهیوپت و یا دهپت مبدل شد Dahyovad
در اوستا دنهو پائتي آمده است dinhu-patay یعنی
سرو بزرگ و مرزبان (ده دان) در ایران قدیم ده بمنزله
شهر و شهر بمنزله مملکت بوده است Altir. Worterbuch
Bartholomæ

(۲۸) چون در طي این نامه معنی بعضي از اسامي خاص
را نگاشتیم و بعضي دیگر را که عجالته دسترس بمعني
آنها نداریم مسکوت عنه گذاشتیم لازم شد اشاره کنیم که همه
اسامي پارسیانیکه از آنها اسم برده شد ایرانی نیست مثلاً
جیوانجي مارکر هدي والا آدن والا کاکا و غیره اسم هندي میباشد

(۲۹) جي عنواني است که براي احترام باشخاص دهند مثل اوتن تس
Authentes یوناني که ترکها افندي گویند در خصوص
خانواده سر جمشیدجي بارونت رجوع شود بعکس نمره ۱۱

دوباره در قرن دوازدهم میلادی پارسیان در تمام گجرات
پراکنده بودند کم کم کار آنان روی بخوبی میگذاشت هرچند که
از تعصب مسلمانان میکاست مایه آسایش دیگران بود و روزبروز رفته
بتدریج چون مسلمانان هم کم میشد و جا از برای اروپائیها خالی
میکردند در مدت حکومت پرتغالیها که از ۱۵۳۰ تا ۱۶۶۶ طول
کشید یعنی در این مدت صدوسی وشش سال چه از مسافرین
اروپائی وچه از خود زرتشتیان برخلاف قرون سابقه بیشتر
علائم و آثار از پارسیان در دست است از برای نمونه بذکر
چند فقره اکتفا میکنم از جمله طبیب پرتغالی گارسیا دا اورتا
Garcia da Orta که چهار سال پس از استیلای پرتغالیها یعنی در سال
۱۵۳۴ وارد هندوستان شده ومدت زمانی در این مملکت بسر برد
در جزو کتاب خود که درخصوص ادویه هندوستان نوشته است (۳۰)
از پارسیان کمبایت صحبت میدارد ومیگوید در مملکت کمبایت
تاجرهائی هستند که آنان را کواری Coari (گبر) میگویند
وآنان معروف اند باسپارس Esparci (پارسی) ما پرتغالیها
آنها را جهود میخوانیم ولی جهود نیستند کسانی هستند که
از ایران آمدند در مدت سلطنت پرتغالیها پارسیان آزادی مذهب
نداشتند بسا در نوشتهای زرتشتیان از جمله در قصه زرتشتیان
هندوستان میخوانیم که پارسیان از دست پرتغالیها از شهری بشهر
دیگر فرار میکردند مخصوصاً کاراکا (۳۱) داستانی در این خصوص ذکر
میکند ومیگوید که سبب گریختن پارسیان از شهرتانا Thana این
است که پرتغالیها میخواستند بزور آنان را عیسوی کنند چنانکه در شهر
تیمباکتو Timbaktoo باندوان همین سلوک کردند کشیشهای
کاتولیک پرتغالی باتمام قوای خویش در این کار میکوشیدند
وحکومت محل نیز در این خصوص فرمانی صادر نمود چون
زرتشتیان در خود قوه مدافعه ندیدند برای رهائی خود تدبیری
اندیشیدند پس از چندی مشورت گروهی از نمایندگان آنان
بنزد حاکم رفته اظهار نمودند که میل و رغبت عموم زرتشتیان

(۳۰) Colloquies dos simples edrogas re Consas Medicinais da India

(۳۱) Karaka History of the Parsis, Vol. I, p. 41.

حاضر اند بدین عیسوی در آیند ولی باید مارا چند روز مهلت دهید تا یکبار دیگر در مقابل آتش مقدس ایستاده خدای خود را ستایش کنیم و پس از نیایش از شعلهٔ ایزدی که هزاران سال است باو مانوسیم وداع گوئیم آنوقت مجلس جشنی آراسته شادمانی کنیم و آن را برای آئین نو خود فال نیک شمرده با دل خوش آنرا استقبال نمائیم و در روز یکشنبه آینده عموماً غسل تعمید نموده رسماً عیسوی شویم پرتغالیها درخواست آنان را صمیمی پنداشته التماس شان بپذیرفتند حاکم اعلان داد که کسی در هنگام جشن پارسیان ممانعتی برای شادمانی آنان پیش نیاورد وآنان را آزاد بگذارند پارسیان در روز موعود جشن باشکوهی آراسته سران وبزرگان شهر وسروران پرتغالیها را بمجلس خویش خواندند لوازم شادمانی از هر قسم فراهم بود رقص ونوازندگی بیش از بیش حریفان را بباده پیمائی تشویق میکرد بغرور پرتغالیها مستی هم افزوده شد چنان از خود بیرون رفتند که پای از دست نشناختند میزبانان هوشیار مهمانان را در وجد و طرب نوازندگی و رقص سرگرمی می گذاشته با آسایش وآرامی از دروازه شهر گذشتند طوری در تدبیر خویش کامیاب شدند که بیست میل راه را بخوشی پیموده بمقصد خویش بشهر کلیان Kalyan رسیدند باین شکل پس از سه قرن اقامت در تانا برای نگهداری آئین باستان از خان ومان در گذشتند تا آنکه در سال ۱۷۷۴ تانا بدست انگلیسها افتاد دگر باره پارسیان بشهر خویش برگشتند باین ترتیب که انگلیسها بکلانتر آن وقت شهر بمبئی که یک زرتشتی بود موسوم بکاوس جی رستم جی کاغذ نوشتند واز او درخواستند که زرتشتیان بشهر قدیم خود عودت نمایند

کاوس جی رستم جی خود برای تشویق دیگران با زن و فرزندان به تانا رفت و کلانتری چندین شهر باو برگذار شد از این رو زرتشتیان اطمینان یافته کلیان را ترک گفته به تانا رفتند

آری در تاریخ زرتشتیان هند غالباً باینگونه وقایع برمیخوریم گاهی با مسلمانان در زد وخورد بودند گاهی با عیسویان در ستیزه و آزار نیز با هندوان غیرمتعصب گاه گاه در کشمکش بودند مخصوصاً

در جنگی موسوم بجنگ واریاو Variav که هنوز در روز ۲۵ فروردین ماه مجلسی بیاد روان شهداء میآرایند جنگی بوده است با هندوان دراین جنگ زنان وکودکان بسیاری از زرتشتیان تلف شدند این جنگ در سال هزار وسیصد واندی ظاهراً مقارن اوقاتیکه تیمور باچنگال خونین بطرف هندوستان لشکری کشی میکرد اتفاق افتاد این بار این جنگ را مسئلهٔ اقتصادی برانگیخت نه تعصب مذهبی راجا رتن پور Ruttonpore از پارسیان خراج سنگینی میخواست وآنان از پرداختن آن عاجز بودند لاجرم کار بقتال کشید اسم گروهی ازکسانیکه بیگناه این جنگ در ادعیه زرتشتیان مذکور واز برای روان آنان آمرزش طلب میشود (۳۲) در هنگام لشکر کشی تیمورلنگ بهندوستان پارسیان نیز از آسیب این غول معول ایمن نبودند چندی در مقابل اردوی او پایداری نمودند در میان اسیرهای تیمور از هند گروهی پارسی بودند (۳۳)

پس از تقریباً هزار سال پریشانی وآوارگی رسیدیم بدوره خوشی پارسیان وآن از زمان سلطنت انگلیسها ست که از قرن هفدهم میلادی شروع میشود

در همان آغاز دست اندازی انگلیسها بهندوستان سیاح انگلیسی سر استرانشام ماستر Sir Streynsham Master که درمدت بیست و شش سال در هندوستان گردش میکرد در کاغذی از بمبئی بتاریخ ۱۸ ژانویه ۱۶۷۱ درخصوص پارسیان نوساری مینویسد پارسیان از مردمان ایران قدیم هستند وقتیکه دین اسلام با شدت تمام آنان را تعاقب کرده بتنگنا انداخت از مملکت خویش باین سامان فرار کردند و آن در هفتصد سال بعد از این بود این زرتشتیان که نخواستند بکیش اسلام درآیند خود را از برای هر گونه رنج و سختی آماده کردند با خانواده خویش درچند کشتی کوچک بادی نشسته تن بگزند موج دریا و آفت باد در دادند هیچ نمیدانستند که سرانجام شان چه خواهد شد و در مملکت دیگری چگونه بسر توانند برد از پرتو

(۳۲) رجوع شود بکتاب جنگ زرتشتیان درواریاو مؤلف رستم پی ماستر

(۳۳) Ménant, Les Parsis, p. 18

یزدی کشتیهای آنان بکنار هندوستان رسیده در سرزمینیکه سورت و دمن (۳۴) واقع است دارا قامت انداختند هرچند که هندوان رعیتی بچندین غربائی نداشتند ولی بآئین مهمان نوازی خویش که از خصایص این قوم است نورسیده گان را بپذیرفتند و بآنان سوگند دادند که گاو نکشند و رسوم هندوان را در عروسی بجای آورند و از برای فرزندان خود در سن شش و یا هفت سالگی عروسی کنند زرتشتیان بناچار شروط آنان را بپذیرفتند درجائی موسوم به نوساری آرام گرفتند (۳۵) میگویند که یکی از پارسیان در دربار جها نگیر شاه مقام بسیار بزرگی رسیده دستور آنان در نوساری نزدیکی آتش مقدسیکه باخود از ایران آورده اند ونمیگذارند هرگز خاموش شود منزل دارد سیاح مذکور در خصوص پارسیان بمبئی مینویسد در بمبئی نیز چند تن از پارسیان هستند آنان تازه باین جا آمدند از وقتیکه انگلیسها جزیره را گرفتند (۳۶) بیشتر آنان نساج هستند هنوز جائی برای ستایش و دخمه برای مرده گان ندارند

اینک بجاست که چند کلمه از آتش بهرام که موسوم است بایرانشاه و اسمش باین دفعه داده شده سخن بداریم در سنت پارسیان است که این آتش را مهاجرین از ایران با خود آوردند شاید هم درست باشد چه غالباً در تاریخ طبری ومسعودی میخوانیم که ایرانیان از بیم آنکه آتش بدست دشمن افتد وخاموش شود در وقت شکست باخود برداشته بجای دور تر فرو میگذاشتند هرچند که بتدریج آتشکدهای باشکوه ایران خاموش و بهیچ تبدیل یافت ولی تا باندازه که ممکن بود درنگهداری آن فروگذار نبودند یزدگرد سوم پس ازشکست نهاوند خود بشخصه آتش مقدس ری را که

---

(۳۴) Daman

(۳۵) موبد بزرگ مرجی رانه که در سه قرن پیش از این میزیست چنین مینگارد وقتیکه زرتشتیان بنوساری رسیدند هوای آنجا را مانند ساری مازندران خوش دیده آن را نوساری اسم دادند یعنی این اسم را باسم قدیم آن که ناگمندال Nagmandal باشد افزوده نوساری ناگمندال گفتند

(۳۶) مقصود جزیره سلست Salsette میباشد که بمبئی در آن واقع است

مخصوصاً محترم شمرده میشد در گرفته بمرو برد اکرم ایرانشاه پس از ورود مهاجرین در سنجان در سال ۷۱۶ برپا شده باشد از هزار و دویست و ده سال از عمرش میگذرد بهاره پریشانی و سرگشتگی خواستارانش را در کشور بیگانه نگران بود ولی در کشاکش روزگار رنگ سرخ خویش نباخت یاران را داربان گرم بپایداری و دلگرمی پند میداد پس از شکست سنجان در جائیکه بیشتر اقامت نمود در نوساری است در مدت دویست و دیست و پنج سال در آنجا بود مگر آنکه دو سال از ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۶ در سورت بسر برد در ۱۷۴۱ از نوساری به بلسار رفت در این جا بیش ریکسال نماند آنگاه به اودوادا Udvada رفت از یک صد و هشتاد و پنج سال است که در این ده بانخت گزیده است هزار نفر زرتشتی از دستور و موبد و هیربد و بهدین دور آذرا گرفته اند زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان بجز بزیارت آن میروند مخصوصاً در ماهای اردیبهشت و آذر ماه اوقات زیارت آنجاست از سرای این ایران خدیو در بامداد و نیمروز و شام سرود اوستا از موبدان سفید پوش بلند است ایرانشاه با صدها خدام خود یادآور آتشکدهای شیز و ری و استخر روزگار بافر و شکوه ساسانیان است

پس از استیلای انگلیس جمعیت عمدهٔ پارسیان بطرف بمبئی کشیده شد بنا بسرشماری سال ۱۹۲۱ از یکصد و یک هزار نفوس پارسی در ایالات بمبئی پنجاه و دو هزار و دویست و چهل و سه (۵۲٫۲۴۳) نفر از آنان در شهر بمبئی میباشند ده هزار نفر در سایر نقاط هندوستان مخصوصاً در شهرهای گجرات که در این نامه اسم بردیم متفرق میباشند شعبه از جمعیت آنان از طرف شمال تا به پیشاور و از مشرق بکلکته و از جنوب بمدرس و بالاتر تا بجزیره سیلان کشیده میشود هرچند که نسبت بجمعیت انبوه بندر بمبئی پارسیان در میان هندوان در اقلیت هستند ولی قسمت بزرگی از آبادی بمبئی از پرتو پارسیان است کلیه مملکت وسیع هندوستان رخدمات شایان آنان بهره مند است در میان آنان سرمایه داران بسیار بزرگ و تجار درجه اول پیدا میشود پارسیان

در آغاز ورود شان بهندوستان بفلاحت پرداختم بعد غالباً نساج بودند امروز بکارهای عمدهٔ تجارتی و کارخانه و صنایع اشتغال دارند

مخصوصاً در انجام این نامه میخواهم از چندتن علمای بزرگ پارسی که در نزد مستشرقین اروپائی نیز مقامی دارند اسم برم تا از قوه معنوی آنان برخوردار باشیم یکی از این دانشمندان دکتر موبد جیواجی مدی میباشد که در طی این نامه از او اسم بردیم صاحب تالیفات بسیاری است در ادبیات اوستائی و پهلوی استاد است دیگر گشتاسب نریمان است که در سانسکریت و زبانهای هندوستانی و دین بودا و برهمن و تاریخ ایران و اسلام مهارت تمام دارد پروفسور شاپور هدی والا مؤلف چندین جلد کتاب در تاریخ ایران و هند متخصص است دکتر جمشید اون والا در اوستا و پهلوی سرآمد واز شاگردهای بارتولومه واندرآس Bartholomae, Andreas آلمانی میباشد بهرام گور پسر مرحوم تهمورس انکلیسریا بسر مانند پدر خویش در ادبیات پهلوی دارای مقام بسیار بزرگی است از علمای حقوق دان مرحوم دینشاه داور نخستین قاضی زرتشتی عدلیهٔ بزرگ بمبئی بود جمشید بهرام کانگا از قضات نامدار درجه اول عدلیه بزرگ بمبئی است دینشاه ملاشش جلد از تالیفات او در حقوق در تمام هندوستان سندیت دارد از سایر علمای نامی در جزو عکسها صحبت میداریم

برای آنکه بهتر بتوانیم بدرجه تمدن ومعرفت پارسیان برنخوریم بهتر دانستم عکس اشخاص بزرگ وبناهای معتبر آنان را در این نامه نشان دهیم

فقط برای اخلاق پاک وقوه کار این فرزندان باوفای ایران بآنچه دانشمند آلمانی یوستی Yusti ومستشرقه فرانسوی منانت Ménant گفته اند اکتفا میکنیم

Die Tugend der alten Perser muss mann bei den Parsi in Indien suchen. (۳۷)

شرافت ایرانیان قدیم را باید در پیش پارسیان هندوستان جست

(Les Parsis sont) les agents les plus actifs de la civilisation et du progrès (۳۸)

پارسیان موثرترین عوامل تمدن وترقی میباشند

آنچه نگارنده میتوانم درخصوص پارسیان بیفزایم این است که هرچند پارسیان بیشتر ازهزارسال است ایران رابدرود گفته و در خاک بیگانه پناهنده هستند ولی هنوز درکاخ دلهای آنان آتش مهرایران مانند آتش ایرانشاه شعله وراست

نه آنکه فقط پارسیان درسالهای دراز باسختیها ساخته تن بهزار گونه رنج درداده بالاخره خود را ازچنگال آسیب زمان رهانده امروز درخوشی وآسایش بسرمیبرند بلکه ازبرای رستگاری وآسایش همکیشان خویش درایران همیشه کوشاوتخشا بوده اند اثر شکایت پی درپی که از زرتشتیان ایران بهندوستان میرسید پارسیان برای رهاندن آنان تهمت گماشتند باجزیه ننگین وآزار متعصبین را از آنان دور دارند باین قصد درسال ۱۸۵۴ مجلسی باسم انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران بریاست سردینشاه پتیت بارونت Baronet برپا شد یکی ازپارسیان بنام آنزمان مانکجی لیمجی برای تحقیقات وامداد دوبار بایران فرستاده شد چون موثر اتفاق نیفتاد نماینده گانی ازهندوستان باهدیه نزد ناصرالدین شاه که آنوقت در لندن بود فرستادند بالاخره پس ازبیست وهشت سال کوشش وهمراهی حکومت انگلیس زرتشتیان ایران از بارجزیه خلاص شدند میتوان گفت ازهنرو کوشش پارسیان هندوستان است که زرتشتیان ایرانی توانستند دراین سالهای اخیر در وطن

Geschichte des alten Persiens von Dr. Ferdinand Yusti S. 1 (۳۷)

Menant, Les Parsis, p. 23 (۳۸)

خود حق زندگانی پیدا کنند دانشمند امریکائی جکسن میدو یسد دراین دوون اخیر جمعیت زرتشتیان از صد هزار رسید به نه هزار شاید این نه هزار هم اگر کسی بفریادشان نمیرسید تاکنون نابود شده بودند انجمن مذکور هنوز برپاست گذشته از آن دو انجمن دیگر برای خدمات عمومی بایران موجود است یکی معروف بایران لیگ (League) بریاست سرهرمزجی عدن والا دیگری موسوم بانجمن زرتشتیان ایران برپاست دینشاه ایرانی از پرتو کوشش این اخیر است که پیشوتن مارکر دو بنگاه یکی برای پسران و دیگری برای دختران در یزد ساخت و دوا خانه سر رتن تاتا و دارالصنائع در شهر مذکور بوجود آمد

آري پارسیان از نیروی کار و کوشش و بردباری که درخون ایرانی نژاد است و از پرتو پندار نیک و گفتار نیک وکردار نیک بجائی رسیدند که میتوانند امروز وطن مقدس نیاکان را نیز یاری کنند بلندي از آن یافت کوپست شد در نیستی کوفت تا هست شد سعدي

پورداود

بمبئي دادر Dadar

۲۱ ماه مارس ۱۹۲۶

پدرود ایرانیان از آبخوست مغستان (جزیره هرمز)

زساسانیان واژگون گشت بخت — ز ایرانیان نیز برگشت بخت
ز کین و ز بیداد تازی سپاه — کسی را بکشور نمانده پناه
گروهی پراکنده در کوهسار — دل افسرده از دشمن نابکار
در آن کوه سر هم پناهش نماند — بناچار در هرمز پدرود خواند
فروشد ز کوه و بدریا شتافت — بهرمز روان گشت و آرام یافت
پس از چند سالی در آن آبخست — ز دشمن بتنگ آمد و چاره جست
بدریا بسی کشتی انداختند — در آن بادبانها برافراختند
چه باک ار ز کولاک آید ستیز — بهم بشکند کشتی از آن تیز
فرو رفتن اندر دهان نهنگ — به از تازیان کشته گشتن بننگ
اهورا بود یار آوارگان — بدریا درون لنگر و پشتبان
پس آنگه بکشتی فکندند بار — نشستند یاران دل داغدار
ز هرمز روان سوی هندوستان — گله‌مند از بخت و از اختران
میانه یکی موبدی پر خروش — چو دریای عمان برآمد بجوش
دو دیده سوی بوم خود دوخته — درون ز آتش مهر افروخته
تو گوئی ز بهر ستایش ستاد — اهورا و زردشت را کرد یاد
دو چشمان پر اشک و لب افسوس گوی — سرودی چنین موبد نیک خوی
تو ای کشور پاک ایران ما — تو ای سرزمین نیاکان ما
توئی مرز زردشت اسپنتمان — کز او روشن آمد سراسر جهان
درود فراوان ز ما بر تو باد — همارهٔ اهورات یاری کناد
تو ای مرز آباد ساسانیان — چه پیش آمدت کز فرومایگان
چنین خوار و بیمار و پژمان شدی — زبون و تباه و پریشان شدی
چرا چهر خندان تو شد دژم — پراکنده بر سر ترا گرد غم
ز تازی چه دیدی که خود باختی — ببیگانگان خانه پرداختی
هزاران افسوس و فراوان دریغ — که خورشید تابان تو شد بمیغ
درفشت بچنگال دشمن فتاد — شده نام و ننگ تو یکسر بباد
خوش آندم که شاه و سپه داشتی — ببام فلک بیرق افراشتی
خوش آن روزگاران و آن فر و جاه — خوش آن تاج و تخت و چنین بارگاه
چراغ فروزان تو تار شد — شهت هم بخون خفته و خوار شد

شها از چه رو خاک پاک نیا — سپردی بچنگال اهریمنا
ز بدکار ار شه گریزان شود — دل لشکر از بیم لرزان شود
دگر باره از خاک و خون سر برآر — نشاید که شه گردد از کارزار
از این گرد و خون دیدگان را بشوی — ز خاک نیاکان مهر آبروی
بفرمای تا رستم و هرمزان — برانند از کشور تازیان
درفش اندر آرند بر پشت پیل — دلیران بجوشند بر سان نیل
تبیره بکوبند و کرنا دمند — سواران چو شیران بمیدان جهند
دریغا نه یار و نه کشور بماند — نه گنج و زر و خود و اسپر بماند
نه پیل و نه آن کاویانی درفش — نه اسپهبد و شاه زرینه کفش
شهنشاه با کام در مرز مرو — برافتاده از پای آزاده سرو
بیاسود از جنگ و از رنج راه — بپوشید چشم از کیانی کلاه
ز گرد و ز خون برنهاد است تاج — رخاک سیه ساخته تخت عاج
شده کشورش از عرب یکسره — ز هامون و دشت و ز کوه و دره
سران و بزرگان و فرزانگان — کشیده ز بیداد اهریمنان
بجا نیست در تو یک آتشکده — نه بانگی ز بهدینه و زمزمه
هم آن شعله ایزدی شد خموش — نیاید سرودی ز اوستا بگوش
اگر چه تبه گشت کانون تو — فسرده است با آن دل و خون تو
دل ما ز مهرت درخشان بود — چو برزین بدادت فروزان بود
دریغ ار بما بدنمان ریز ریز — بمهر تو خیزیم در رستخیز
بود تا ز زرتشت نام و نشان — بماند ز تو نام اندر جهان
نمانیم در مهر خود استوار — نبازیم امید در روزگار
سکندر نماند و نه ماند عرب — نه چنگال ماند و نه رومی نسب
خلیفه هم از این جهان بگذرد — زمانه بسی رنگ رنگ آورد
سراید عرب را هم این پنج روز — ز وی نام آرند با درد و سوز
جز این خاک و این کشور نامدار — بگیتی نماند کسی پایدار
ز فردا چه دانیم کامروز بخت — ز ما روی برتافت و بست رخت
کس از راز آینده آگاه نیست — بس آنک اختر امروز همراه نیست
ندانیم فردا چه آید بپیش — ترا چاره بخشند یا زهر و نیش
کنون روزگار تو وارون بود — دل ما ز داغ تو پرخون بود
دریغا که از کرده اهرمن — نشاید درین خاکدان زیستن
چه سازیم کز گردش روزگار — بباید همی رفتمان زین دیار
بجز رفتن از درد تو چاره کو — پناهی بما زار و آواره کو

عرب آمد و نام ما ننگ شد — در آغوش تو جای ما تنگ شد

وطن مادر پاک و فرخنده پی — بهارت گذشت و رسیده است دی

کنون روزگار جدائی رسید — به دهقان تو باد زم در وزید

خدارا تو ای کشتی تیز پر — گذر کن از این آب آهسته تر

خدارا بما رحمی ای بادبان — مکن ما چنین دور از آشیان

هم ایدون بما زار و شوریده بخت — گرفتن ز روی دیده سخت است سخت

خدارا تو ای موج دریا بساز — تو ای باد آوارگان را نواز

چرا آب دریا خروشد همی — چو خون شهنشاه جوشد همی

تو ای آب این شور و آواز چیست — ز چه کینه جوئی و خشمت ز کیست

اهورا تو ای کردگار سترگ — فرستنده زرتهشت بزرگ

جز از تو نداریم کس دادرس — ترا یاور خویش خوانیم و بس

در این ورطه ما را تو غمخوار باش — ز آسیب دریا نگهدار باش

هر آنکس که ما را چنین خوار کرد — بدرد جدائی گرفتار کرد

مبیناد روز خوش اندر جهان — بماره بدرد گران تو امان

تو ای آب و ای باد و ای کوه و خاک — ز ما گوی بدرود بر مام پاک

بگو نام نیک تو پاینده باد — دل ما ز مهر تو آکنده باد

مرنج ار ز تو روی برتافتیم — سوی کشور هند بشتافتیم

سپاس و درود تو داریم پاس — ترا نیک خواهیم و بهروده شناس

بیاد تو یک شعله روشن کنیم — بنام تو یک گوشه گلشن کنیم

زبان و روان و دل و خون و دین — ز تو خواندا پور ایران زمین

پور داود

کوه سر قاف کوه — آبخوست و یا آبخست جزیره

مغستان جزیره هرمز — کولاک طوفان — آبخیز موج

غژمان خشمگین — نژمان افسرده — میغ ابر — نیا جد

جمع آن نیاکان اجداد — پیکار جنگ

رستم پسر فرخ اورمزد سپهبد ایران در قادسیه کشته شد

هرمزان سپهبد ایران پس از شکست شوشتر اسیر عربها شد اورا بمکه برده و در آنجا کشتند

تبیره دهل طبل - بهمنجنه عید بزرگی است در بهمن ماه

برزین اسم یکی از آتشهای مقدس است

زم سرما و زمستان — سترگ بزرگ



The Arab has come and we have to fly,
As no room in our country there is now for us.
Oh dear motherland, oh sacred soil,
Spring is now over and winter has set in.
The day of our separation has now approached,
The wintry blast is now blowing in thy garden.
For God's sake, oh ship ! Move slowly through the waves,
And oh sails ! Do not separate so quickly from our native land.
What unhappy wretches we feel to be sure,
When we have to turn our eyes from these shores.
For God's sake, oh waves, be friendly to us,
Oh winds of heaven, have mercy on us.
Oh why is the sea so furious to-day,
Is it the blood of the king that is boiling in it ?
Why are the waves so boisterous and fierce
Are they vowing vengeance on the invaders ?
Oh Almighty Lord, who sent Zardusht to us,
Except Thee we have no friend, no protector,
In this our plight, be Thou our sympathiser,
In this waste of waters, be Thou our guide.
To those who brought us to this unhappy state,
To those who flung us in this misery,
Grant them not one day of pleasure on this earth,
And make their lives partners of grief and sorrow.
Oh wind, oh waters, oh mountains, and oh earth,
Bid a sad farewell to our dear motherland.
Say unto her : 'Thy fame shall ever remain,
Our love for her will never lessen one bit,
Do not fret because thy children are leaving thee,
And are steering their course to India's clime.
For ever in their hearts shall they yearn for thee,
They shall ever wish thee to be happy and free.
In thy memory shall they raise a fire-temple
In thy name shall they found a fair city.'
From the soil of Iran I have imbibed all that I have in speech, heart, blood and religion.

PUR-E-DAUD

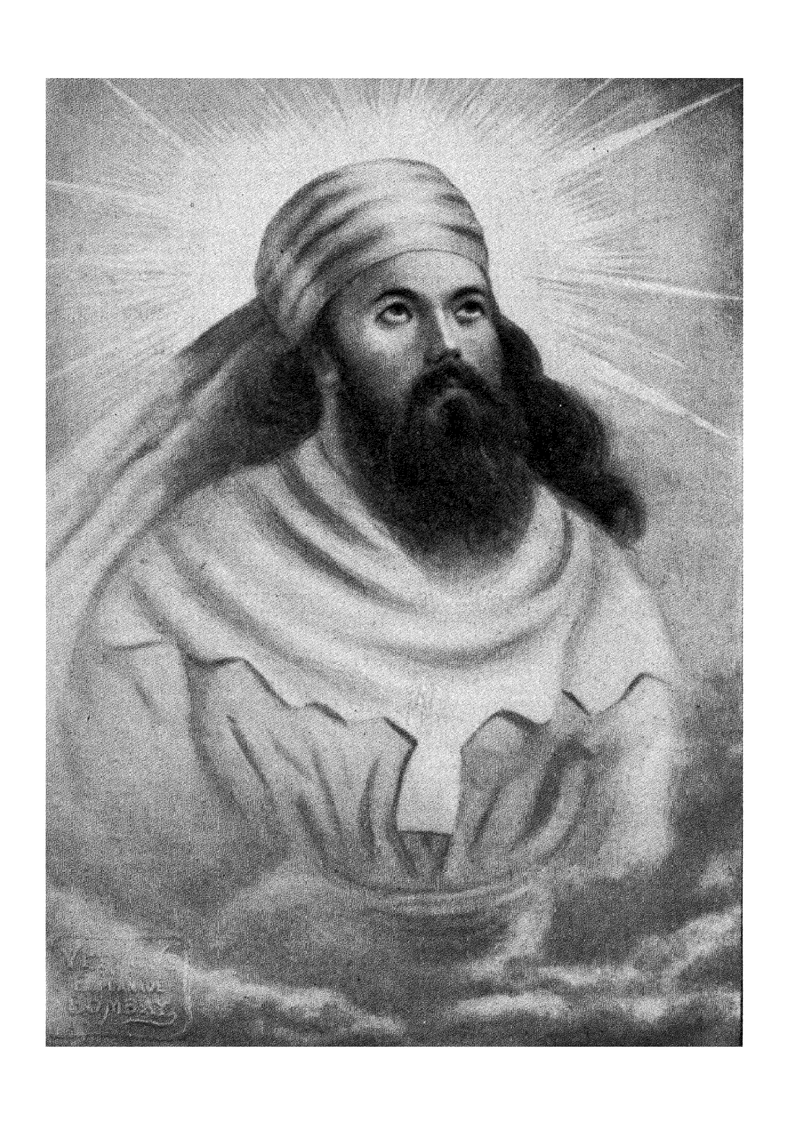
The great, the noble, the learned men of Iran
Are in the shackles of Satanic oppressors bound.
Not one fire-temple in this land is left ;
No more are performed the Jashans of Bahman and Sadah ;
No more are heard the Hymns of the Holy Avesta ;
The Torch of true religion is extinguished.
But Iran ! Though thy constitution has been destroyed,
And though thy heart with grief is filled,
Our breasts will forever heave with true love for thee.
Let them cut up our bodies into a thousand little bits,
On the Day of Resurrection we will be awakened by thy love.
So long as the name and fame of Zardusht remains bright,
So long will thy name be in the mouths of men.
Loyal and staunch we will be in our love for thee,
True and hopeful we shall ever be.
The mighty Alexander is gone ; the Roman Emperors are now no more ;
So likewise shall the Arabs disappear from the earth.
Even the Caliph has to go and leave the world—
Such are the changes brought about by Fortune's Wheel.
So shall this Arab regime also pass away
And leave nothing but its dreadful memory behind.
Except this famous and this bountiful land
Nothing shall endure permanently in this world.
Why wail for the morrow, when to-day we find
That Fortune is frowning on our lives ?
The secrets of Fate to us are unknown,
The star of our Fortune is not on our side.
What to-morrow will bring is hidden from us ;
Will it bring us freedom or serfdom's curse ?
But at present our lot in miseries is cast,
And our breasts with grief and sorrow are filled.
Woe that we cannot live in this land
Due to the wicked Ahriman.
What can we do if it's our fate
To leave our national home and estate ?
There is no salvation for us but to go,

Thou art sunk low in grief, and sad affliction is thy lot.
Oh ! Why is thy fair face clouded with trembling fear and aching sorrow ?
Oh ! Why is thy once proud head bowed low with grief and shame ?
What made thy people lose their hearts against the Arab hordes ?
What made them flee and leave their houses in the hands of strangers ?
Alas ! The Sun of thy good fortune is now hidden in the clouds of adversity ;
The National Standard is now in the gory hands of thy despoilers ;
And thy ancient glory and reputation have fallen in the dust.
Oh happy were those days when Iran had her own kings,
When her armies raised her national honour to the skies.
Happy those days when thy monarchs' fame and name
Were bruited in the four corners of the world.
Alas ! those days have gone, those kings are now no more.
Oh ! What led the king to surrender his kingdom to the grasp of his enemies ?—
It ill beseemed a monarch to flee from the field of battle.
Arise, arise,—once more from the dust raise your heads,
Dash the blood stains from your eyes' and allow not
The reputation of your glorious ancestors to be dimmed.
Order your Rustom and Hormuzan to drive the Arabs from our land ;
Raise the Standard on the elephant and let your warriors surge like the Nile.
Blow, oh, blow the bugles, sound, oh, sound the drums,
And let the troopers fly their steeds across the battle field.
But, alas, there remains no Fatherland, no friend,
No gold and silver, no helmet and no shield.
No longer the Kaviani Standard flutters in the breeze,
No troops are there, no king with brilliant cavalcade.
The king fell like some tall cypress in the woods,
He fled from the toils of warfare and doffed his Kiani crown,
His sceptre and his throne have gone beyond recall.
Over the whole land, the Arab hordes now swarm
Over the hills and valleys and across the broad open plains.

FAREWELL OF THE ZOROASTRIANS FROM THE ISLAND OF HORMUZD.

(Translated by Prof. M. J. Antia, M.A.)

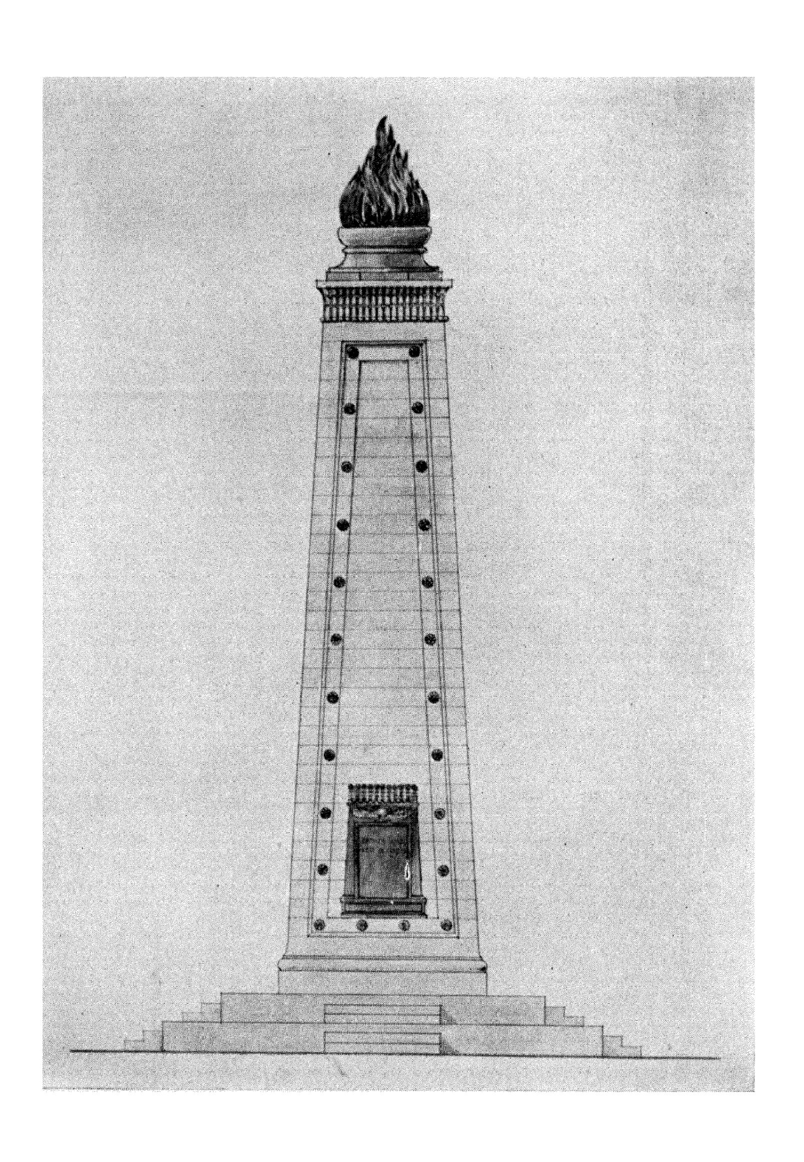
When the Sassanians lost their throne, the star of Iran set,
And the Arab's iron fist crushed out the freedom of the race.
To the mountains flew the people with broken hearts and tears,
But nowhere could they find a refuge from hourly gathering horrors.
From the mountain rocks they fled, and to their native land sad farewell said,
And in the Isle of Hormuz they found a refuge from their foes.
Here they rested in the Isle for some years or so, but they were harassed again
By their enemy and this forced them to emigrate from their dear Fatherland.
So upon the heaving ocean they cast their lot, and on board some sailing ships
Braved the fury of the tempests and the perils of the seas.
Better far, they thought, to perish in the waters and be eaten by the sharks
Than have their throats slit open by the Arab scimitars.
These sturdy Pilgrim Fathers, they lifted up their hands in prayers
To the Almighty who is the Protector of His creatures both on land and on the sea.
Thus they started from the island and to India steered their course
With tear-stained eyes and sorrow-laden hearts.
Then up stood a holy Priest and flinging far his eyes
To where the shores of Iran receded from his gaze.
The sight of his native strand his heart with fervour filled,
And invoking his God and Prophet, he thus gave vent to his grief :
"Oh sacred land of Iran ! Oh land of our ancestors proud and great !
Oh land of Zardusht Spitaman who spread enlightenment throughout the world !
May the Almighty God bless thee,—is our heart-felt prayer.
Oh thou once great and flourishing kingdom of the Sassanian dynasty !
In what a miserable condition art thou now fallen ?



اوخشور ایران زرتشت اسپنتمان کار نقاش پارسي
پیتاوالا

ZOROASTER.

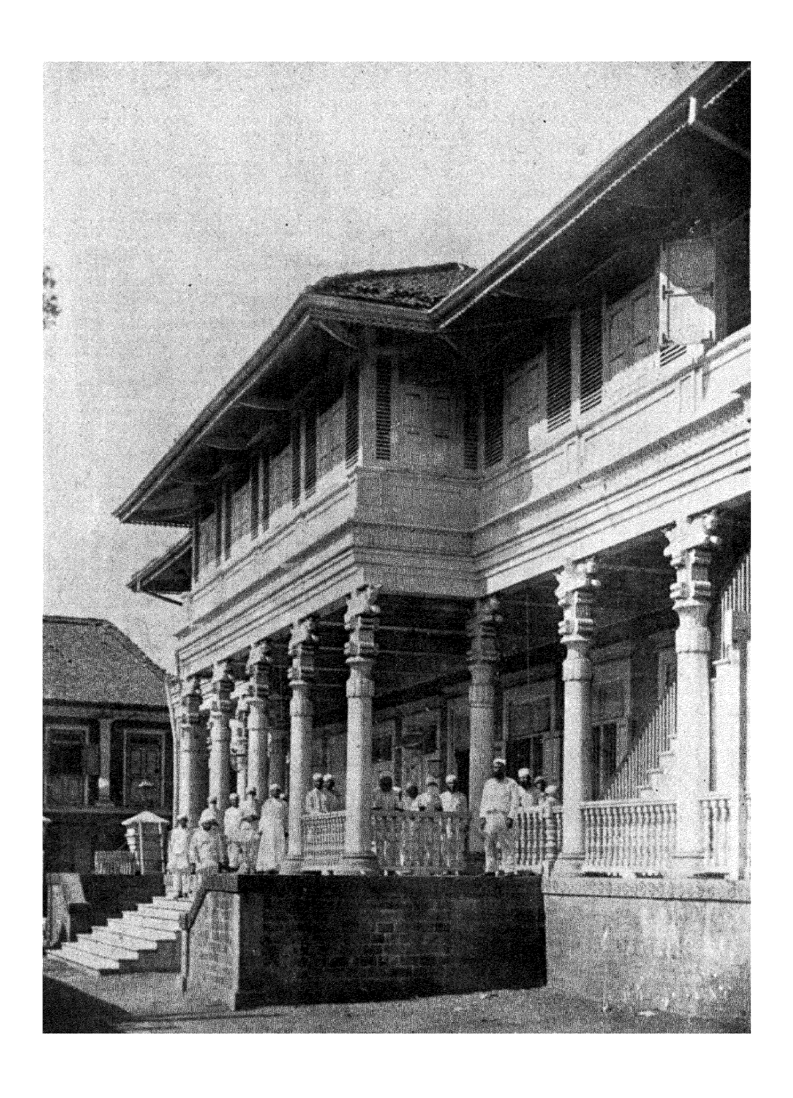
From the painting by Mr Pithawala.



۲ ستون سنجان که در سال ۱۹۱۴ بیادگار ورود
زرتشتیان در هندوستان در شهر سنجان
برپا شد

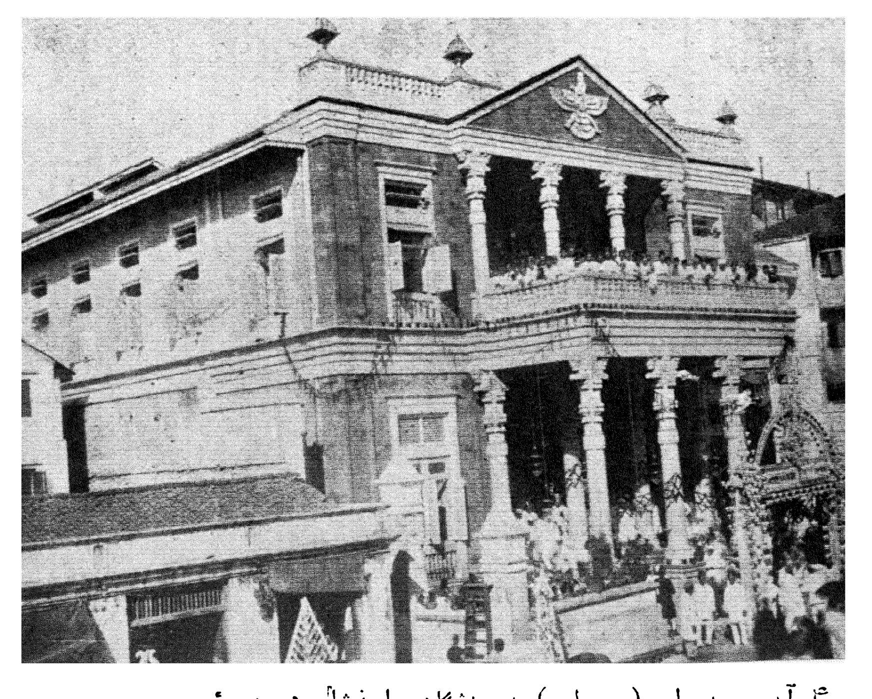
Monument at Sanjan

Raised by the Parsis in 1914 in memory of their landing at Sanjan from Diu.



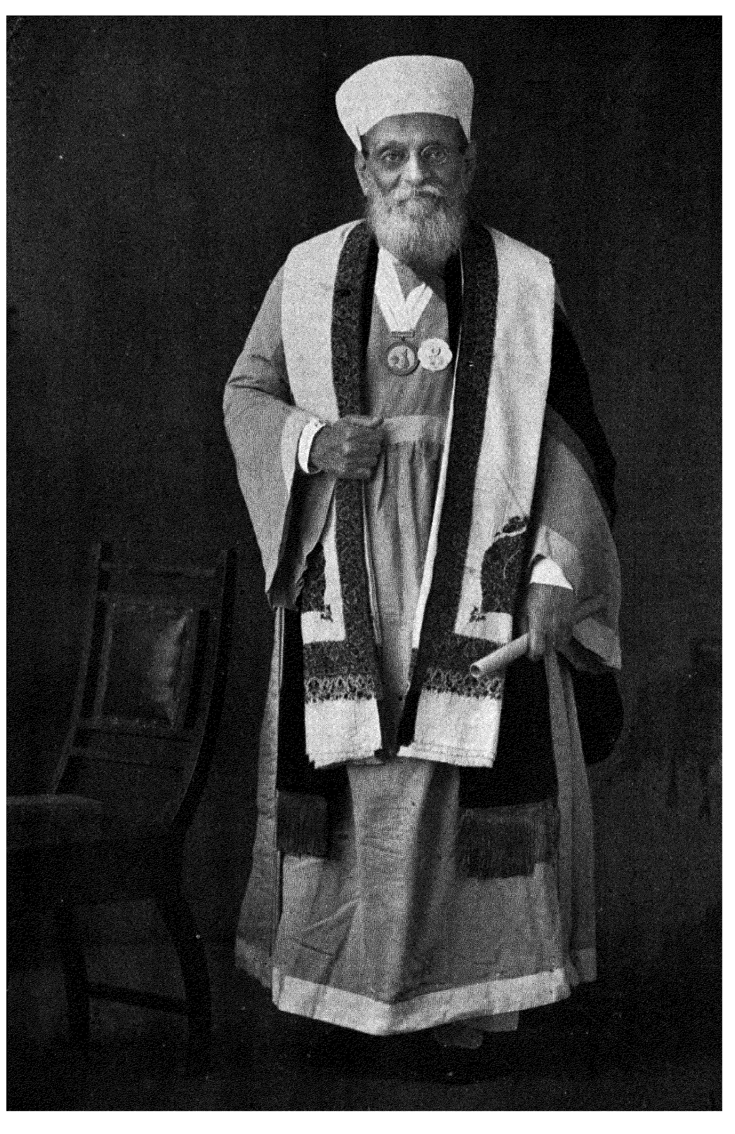
۳ ایرانشاه آتش بهرام (ورهرام) پرستشگاه معروف
در ده اُدوادا بیشتر از هزار و دویست سال است
که آذر مقدس در آن روشن است

3 IRANSHAH, THE ATASH BEHRAM AT UDVADA



۴ آتش بهرام (ورهرام) پرستشگاه شاهنشاهی در بمبئی

ANJUMAN ATASH BEHRAM AT BOMBAY.



۵ دستور دارا (موبدان موبد) معروف بشمس العلما پسر
دستور پشوتن سنجانا *

* علامت ستاره برای این است که در آخر کتاب در تحت نمره
عکس بشرح مفصلتر رجوع شود

SHAMS-UL-ULMA DASTUR DARAB DASTUR PESHOTAN
SANJANA, B.A.



٦ آتش بهرام پرستشگاه قدیمی در بمبئی

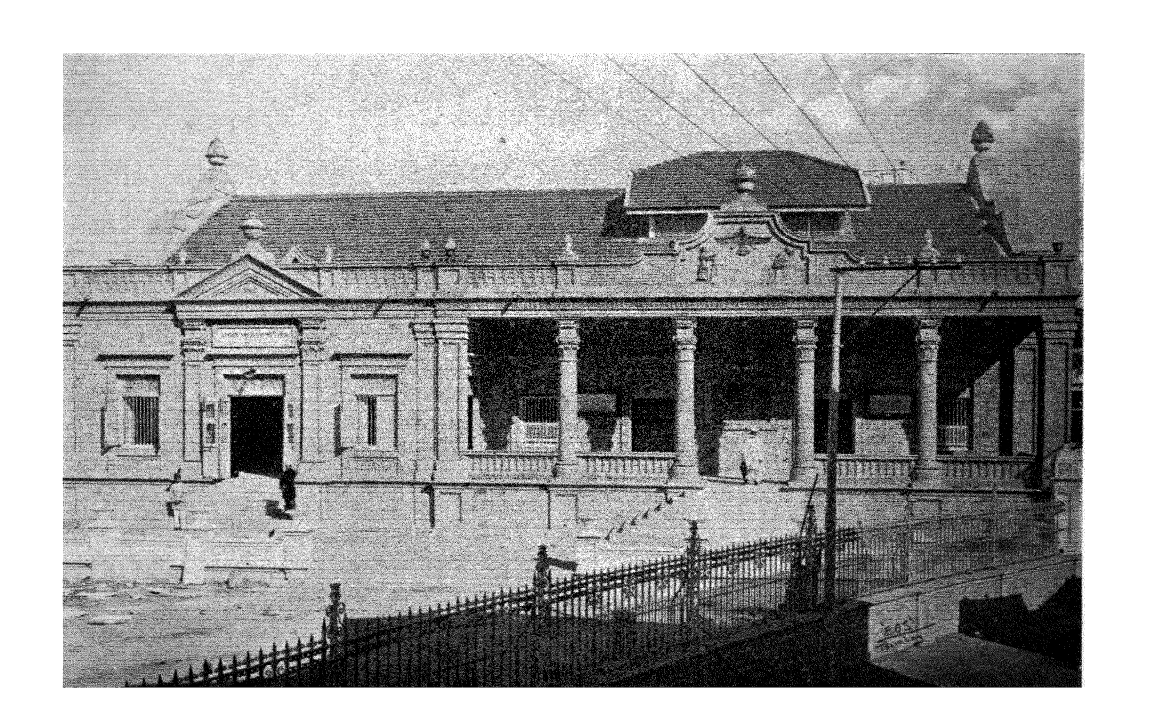
FARAMJI COWASJI BANAJI ATASH BEHRAM AT BOMBAY.



۷ دستور دکتر کیقباد (موبدان موبد) شمس العلما معروف
سردار پونا *

SHAMS-UL-ULMA SARDAR DR. DASTUR KAIKOBAD ADARBAD NOSHERWAN.

High Priest of the Parsis in the Deccan, who has got 28 Dioceses in India under his Jurisdiction



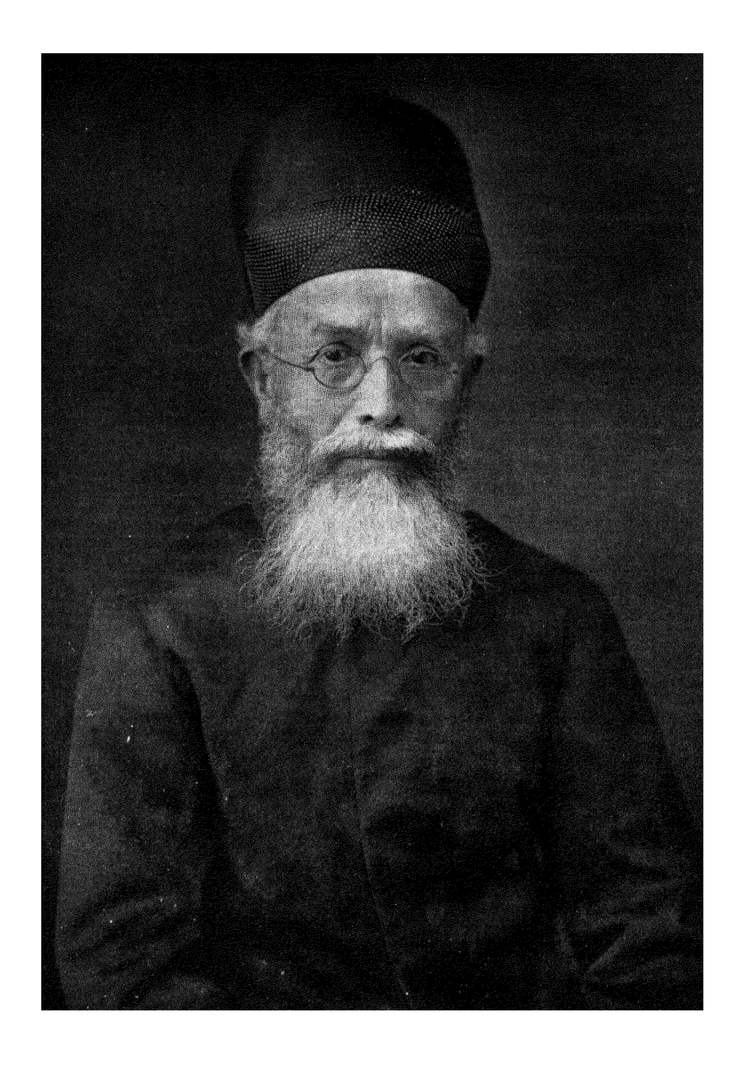
۸ آتش بهرام در شهر نوساري تقريبا هفتصد سال از بنای آن ميگذرد

ATASH BEHRAM AT NAVSARI.



۹ دستور دکتر دالا (موبدان موبد) در کراچی
نطاق بسیار فصیح و بلیغی است در امریکا تحصیل
کرده است

DASTUR Dr. M. N. DHALA OF KARACHI.



١٠ دادابهای نوروزجي مشهور بهمرد بزرگ هندوستان
نخستین نمایندهٔ هندوستان در پارلمان انگلستان *

Ms DADABHAI NAOROJI



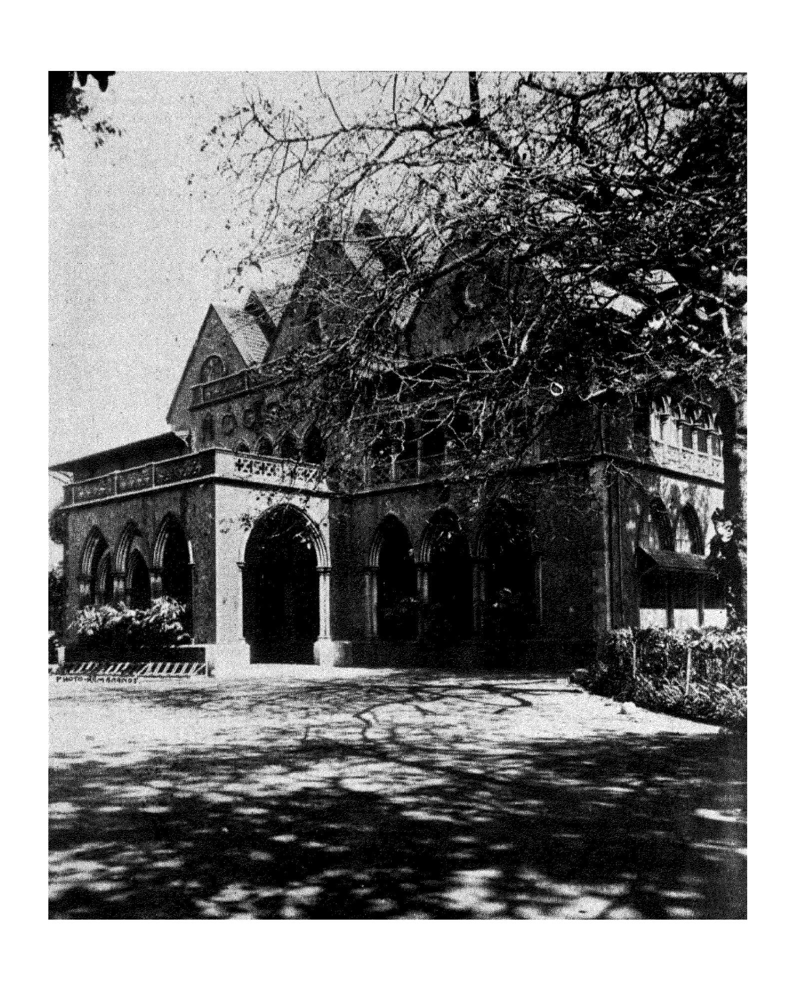
۱۱ مجسمهٔ سر جمشدجی جی‌جی باهای بارونت اول

معروف بدین رادمرد بافتوت رنگ خراد

سرور بزرگ زرتشتیان هندوستان *

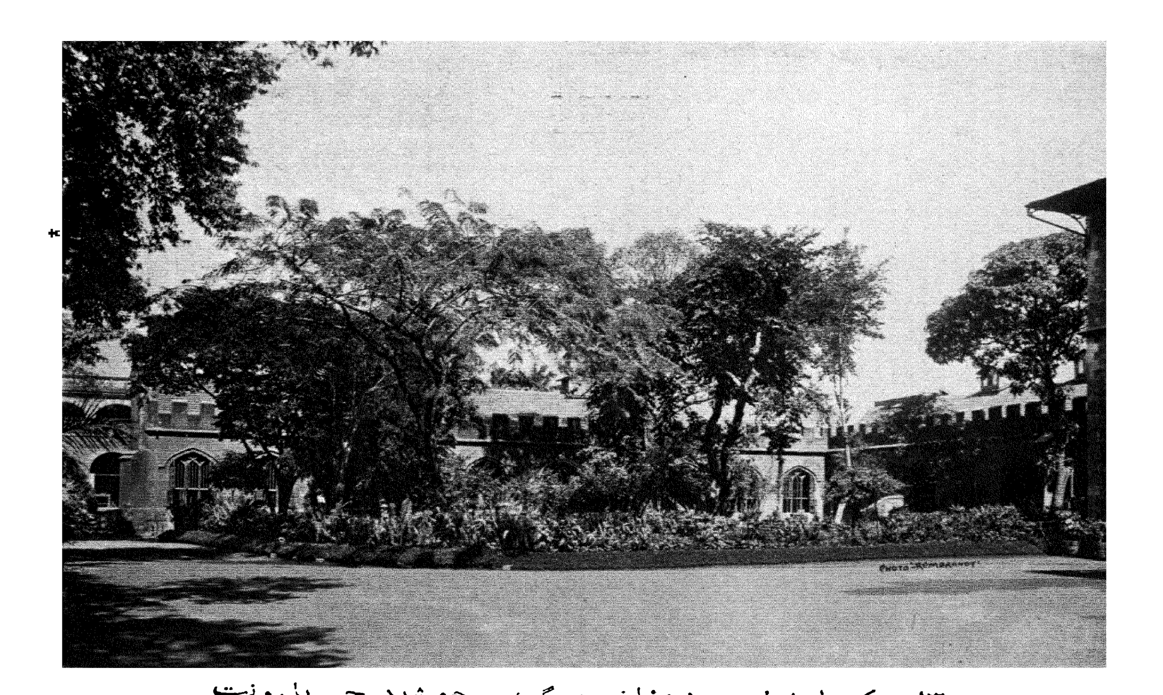
STATUE OF SIR JAMSETJEE JEJEEBHOY

(1ST BARONET)



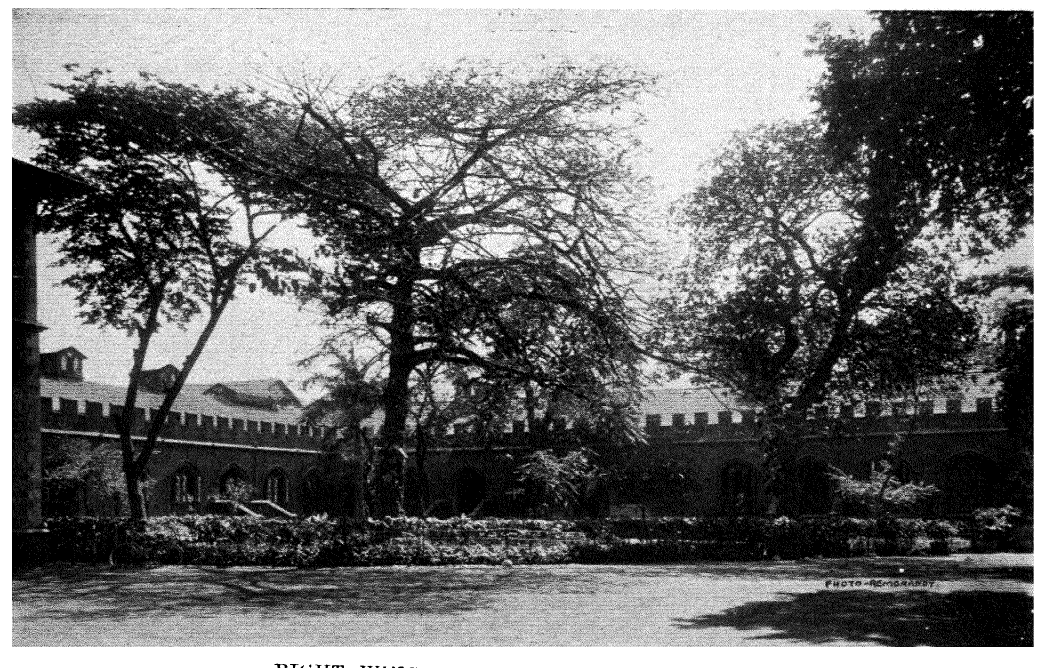
۱۲ دخول مريضخانه بزرگ وعمومي سر جمشيد جي از
بناهاى خيريه سرجمشد جي در بمبئي

FRONT VIEW, SIR J. J. HOSPITAL,
BOMBAY.

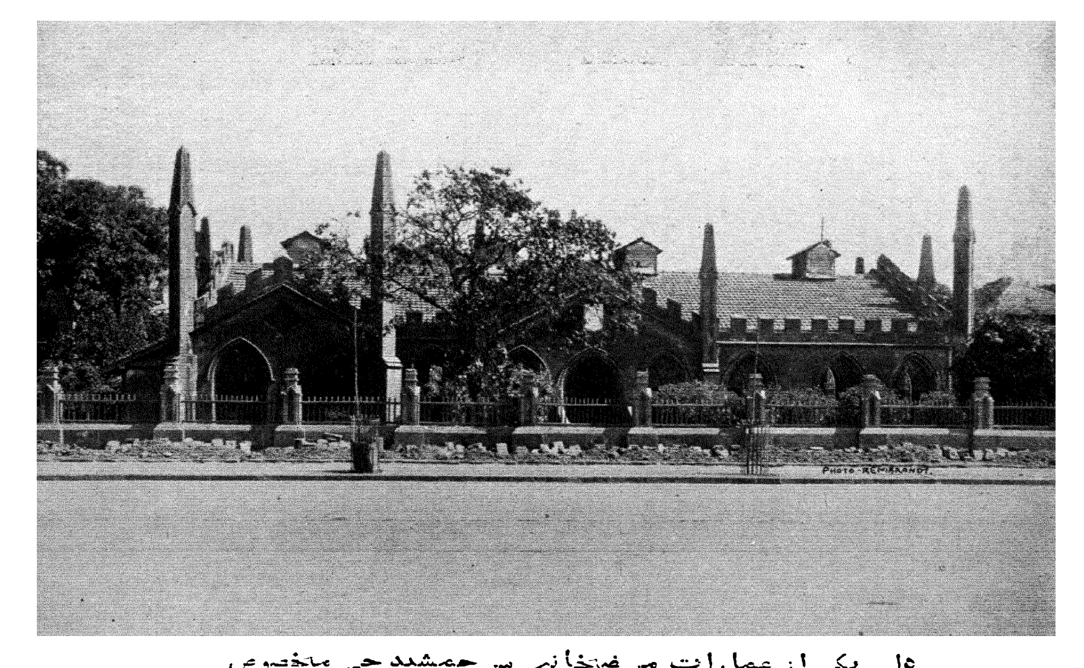


۱۳ یک طرفے از مریضخانہ درگ سر جمشید جي با رونت

LEFT WING, SIR J. J. HOSPITAL,
BOMBAY.

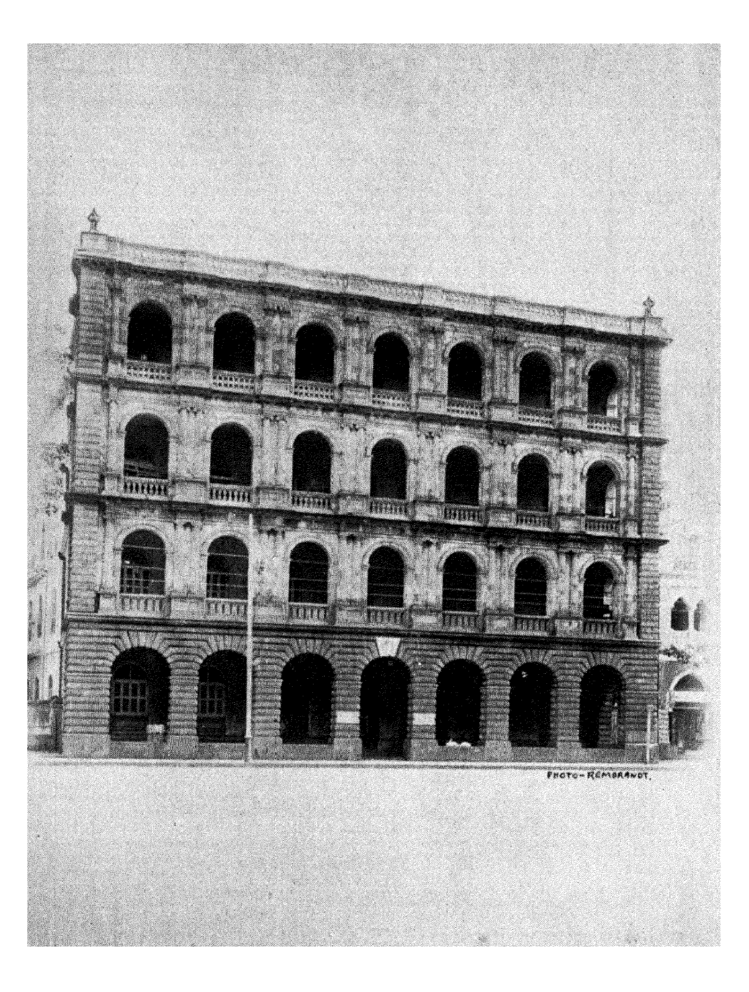


RIGHT WING, SIR J. J. HOSPITAL,
BOMBAY.



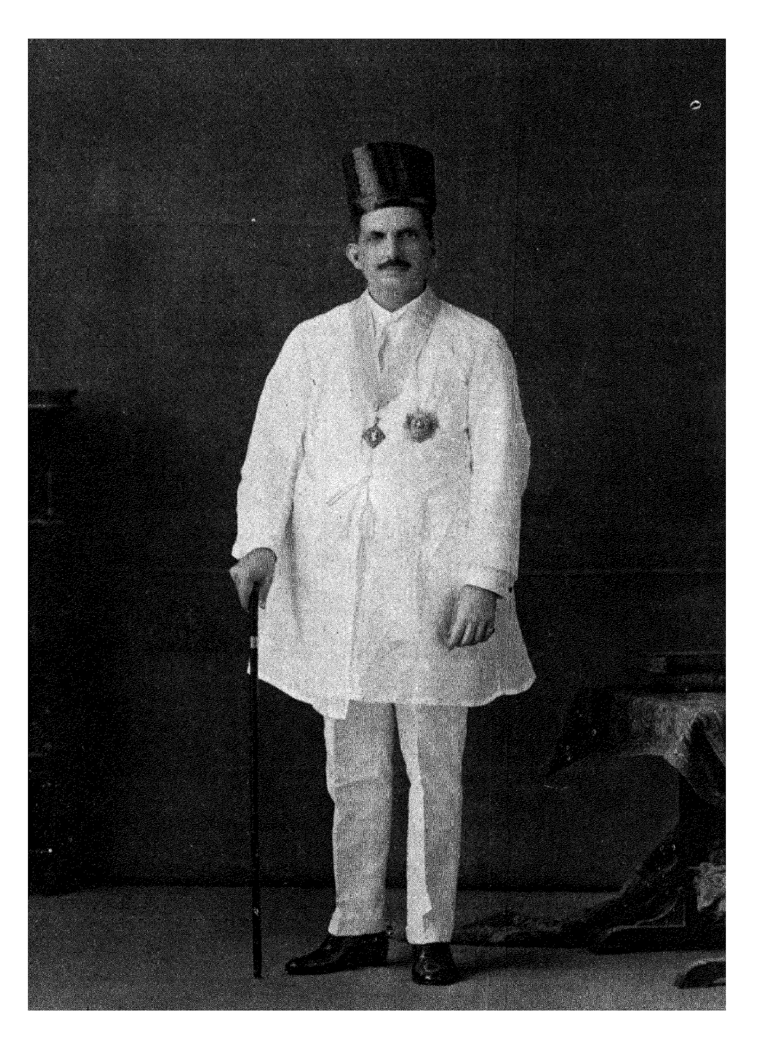
۱۵ یکی از عمارات مریضخانهٔ سر جمشید جی مخصوص پارسیان

PARSI WARD, SIR J. J. HOSPITAL, BOMBAY.



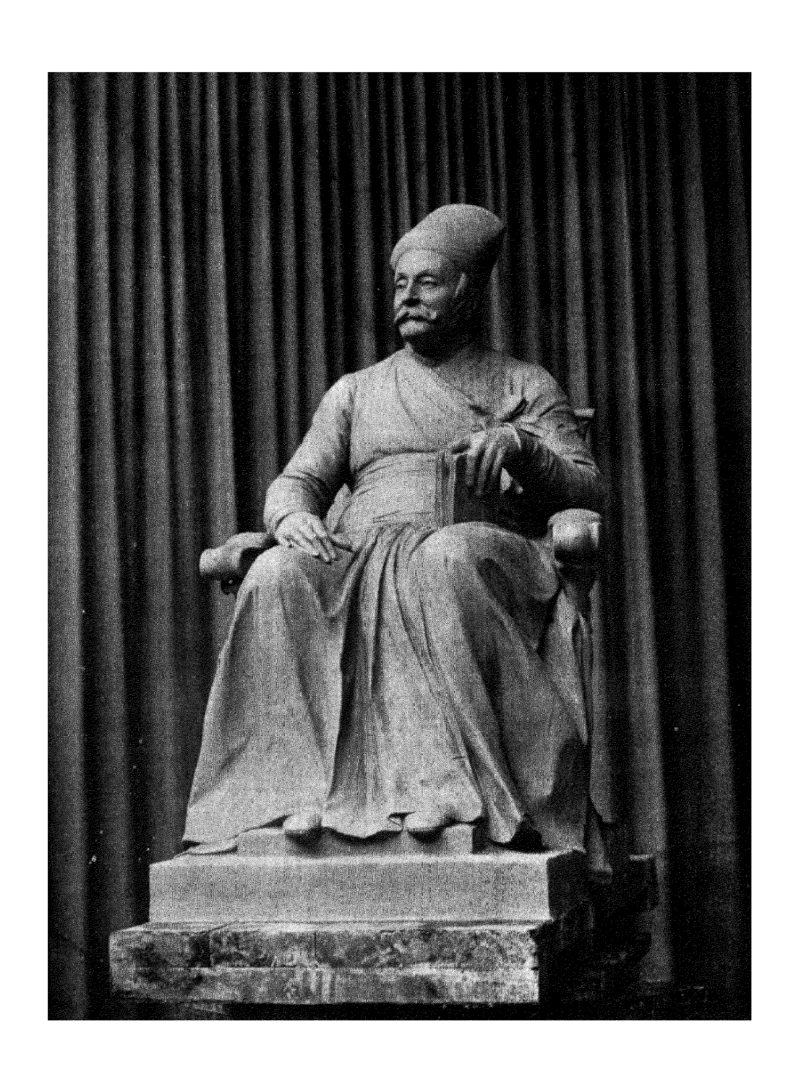
۱۶ مدرسه عالی از بناهای سر جمشدجی دوای پارسیان
در شصت سال پیش از این ساخته شد

SIR JAMSETJI JEEJEEBHOY PARSI BENEVOLENT INSTITUTE



۱۷ سر جمشید جی جی جی بهای بارونت پنجم پسر سر جمشید جی بارونت رئیس و بزرگ عالم زرتشتیان هندوستان با لباس سفید که در وقت عبادت پوشند

SIR JAMSETJEE JEJEEBHOY (PRESENT BARONET)



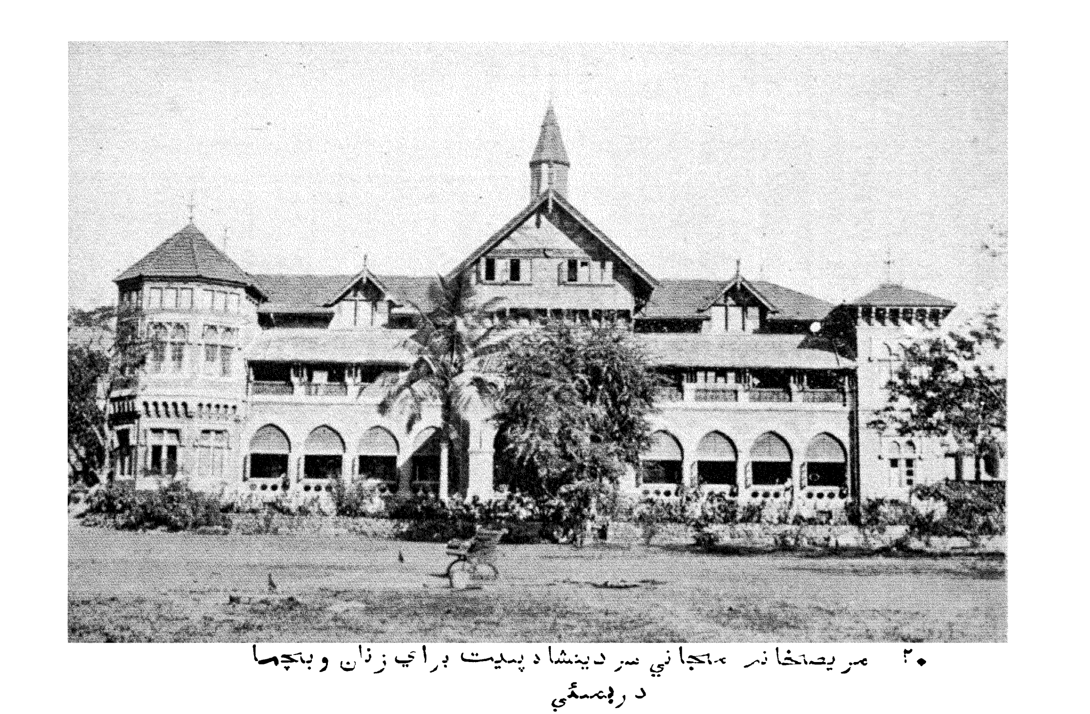
۱۸ مجسمه سر دینشاه پتیت بارونت اول یکی
از رادمردان بزرگ پارسی از بهر کوشش او زرتشتیان
ایران از زیر بار گران و ناگوار جزیه رهائی یافتند
و یکی از پیشروانی است که در ایجاد کردن
کارخانه در هند اقدام نمود *

STATUE OF SIR DINSHAW PETIT (1st BARONET)



۱۹ کارخانه دینشاه پتیت برای پارچه بافی در بمبئی

THE MANOCKJEE PETIT MILL, BOMBAY





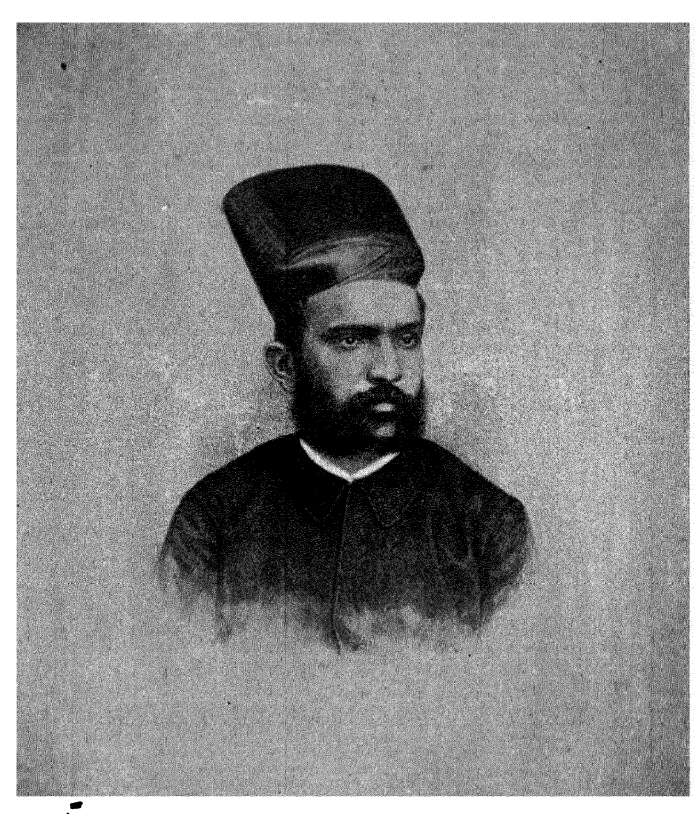
۲۱ مریضخانهٔ مجانی سر دینشاه پتیت برای چارپایان

THE LADY SAKARBAI D. PETIT HOSPITAL FOR ANIMALS.



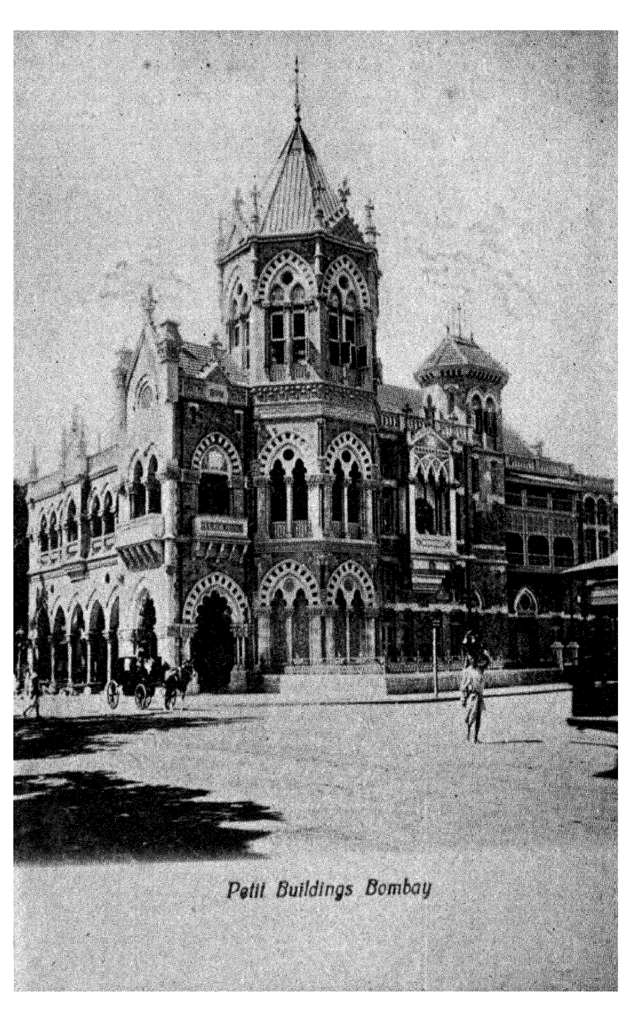
٢٣ مدرسه عالي صنايع از بناهاي سر دينشاه پتيت

THE VICTORIA JUBILEE TECHNICAL INSTITUTE.



۲۳ مرحوم جمشیدجی پتیت شاعر حساس و مخصوصاً ایران دوست از خانوادهٔ سر دینشاه پتیت

THE LATE Mr. JAMSETJEE NUSSERWANJEE PETIT



۲۴ کتابخانهٔ جمشید جي پتیت بزرگترین کتابخانهٔ بمبئي
است بیاد شاعر مرحوم ساخته شد

JAMSETJEE NUSSERWANJEE PETIT INSTITUTE



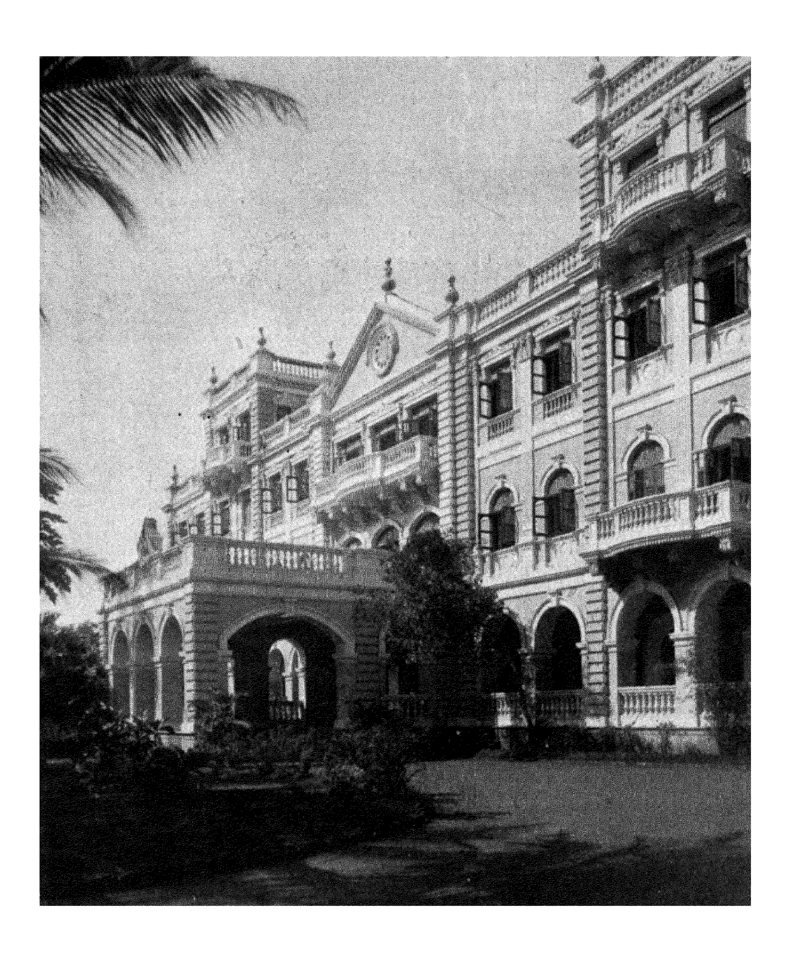
۲۵ هما بانو جهانگیر مهتا نبمره سرد یذنشاد پتمت

Mrs. HAMABAI JEHANGIR MEHTA



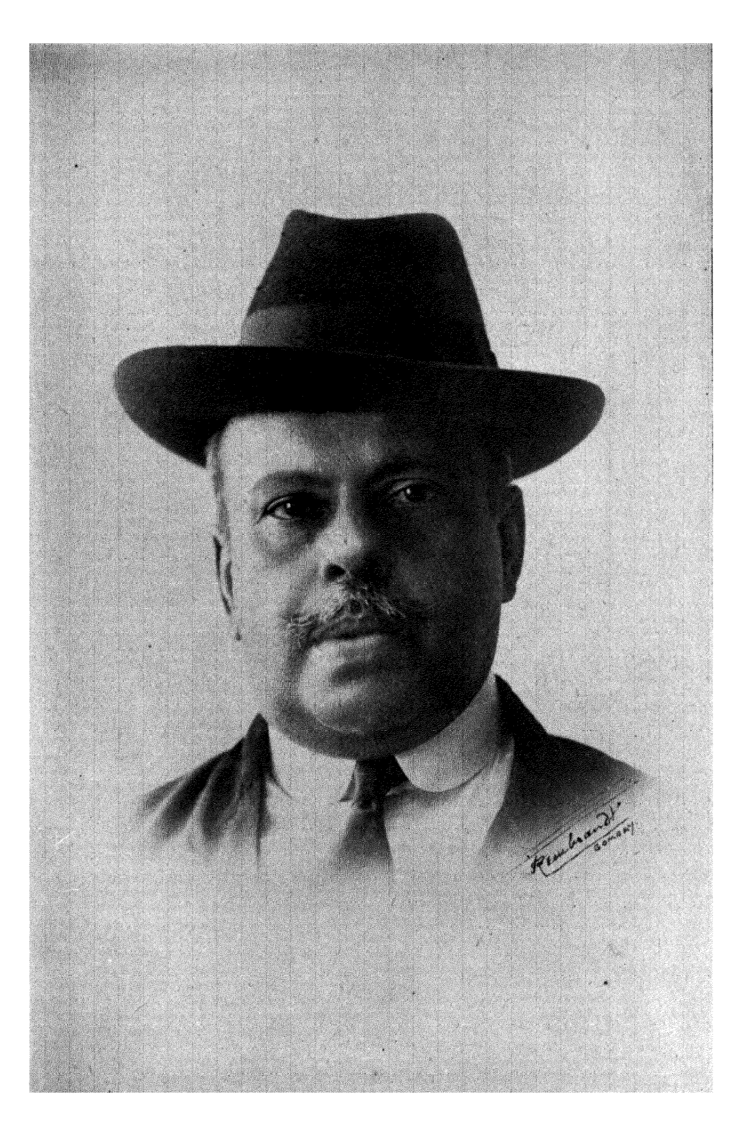
۲۶ یتیمخانه و مدرسه دختران زرتشتی در بمبئی از
بناهای هما بانو جهانگیر پتیت

AVABAI F. PETIT PARSI GIRLS' ORPHANAGE.



۲۷ سنا توریوم (دارالصحّه) از بناهای آدان دانو مادر
هما بانو و سر دینشاد پتیت دوم

FRAMJEE DINSHAW PETIT SANATORIUM.



۲۸ سر دینشاد پتت دوم یکي از بزرگان زرتشتیان

SIR DINSHAW PETIT (2ND BARONET).



۲۹ جهانگیر بهمن جي پتيت كه بهمراهي پدر خويش مريضخانهٔ بزرگ پارسيان را در هندوستان بنا كرد

JEHANGIR BOMANJEE PETIT.



۳۰ مریضخانه بزرگ پارسیان از بناهای آقای بهمنجی پتیت

THE PARSI GENERAL HOSPITAL



۳۱ خانم جائي جي پتيت يکي از خانمهاي ترقيخواه و معارف پرور پارسيان که خدمات شايان بعموم نموده است

MRS. JAIJI JEHANGIR PETIT.



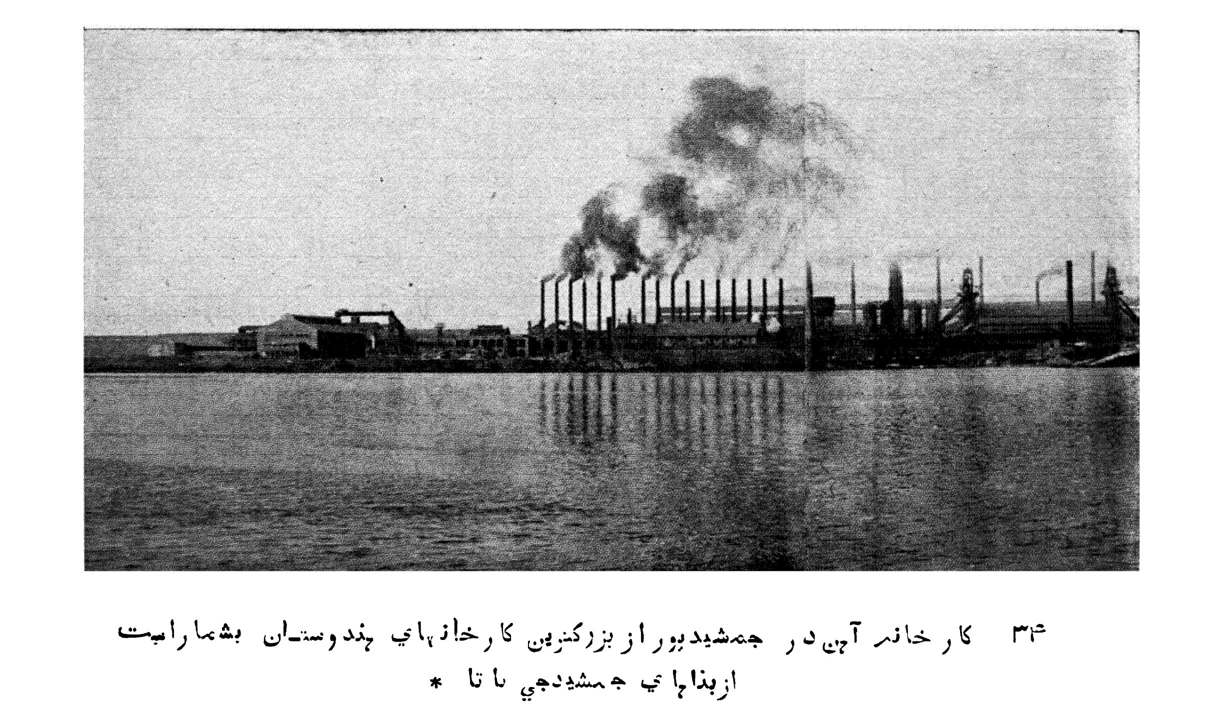
۳۲ مجسمه جمشیدجي نوشروان تاتا نخستین موئسس کارخانهای بزرگ الیکتریک آدي و کارخانهاي آهن سازي

STATUE OF JAMSHEDJI NUSSERWANJI TATA.



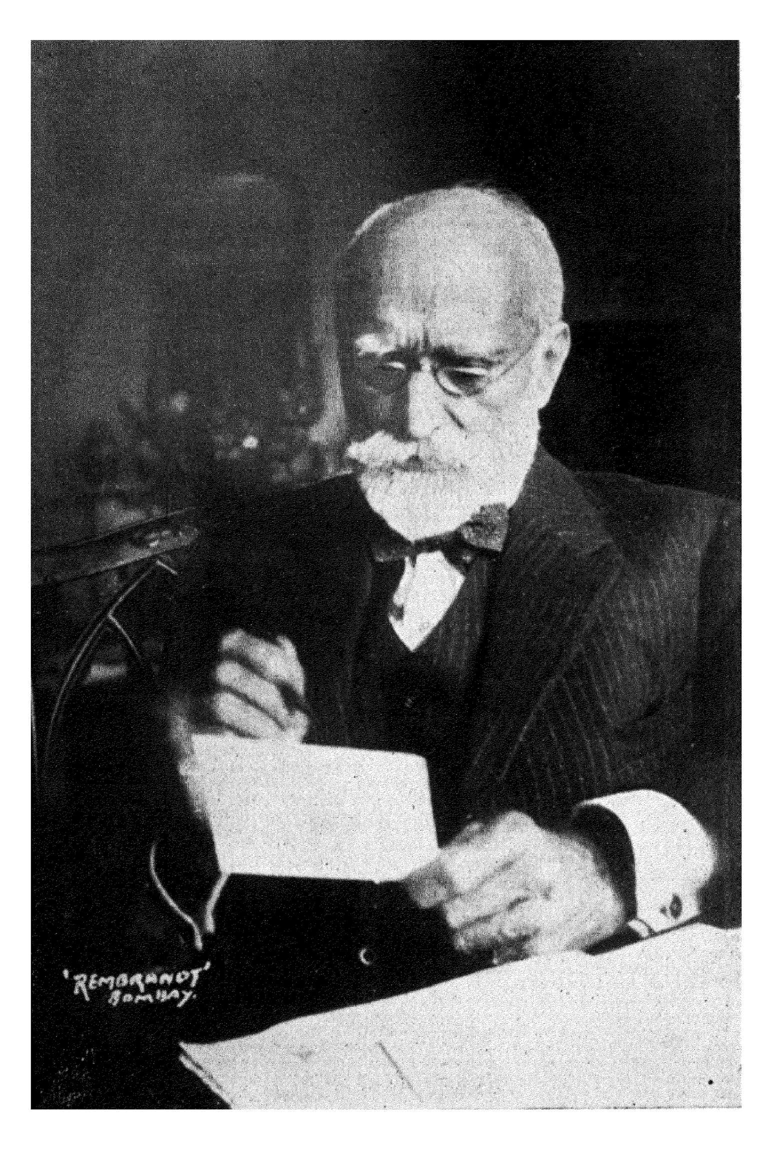
۳۳ تاج محال بزرگترین مهمانخانه در تمام ممالک آسیا دارای ششصد اطاق میباشد ۳ میلیون روپیه خرج این عمارت شده است از بناهای جمشید جي نوشروان تاتا

TAJ MAHAL HOTEL.



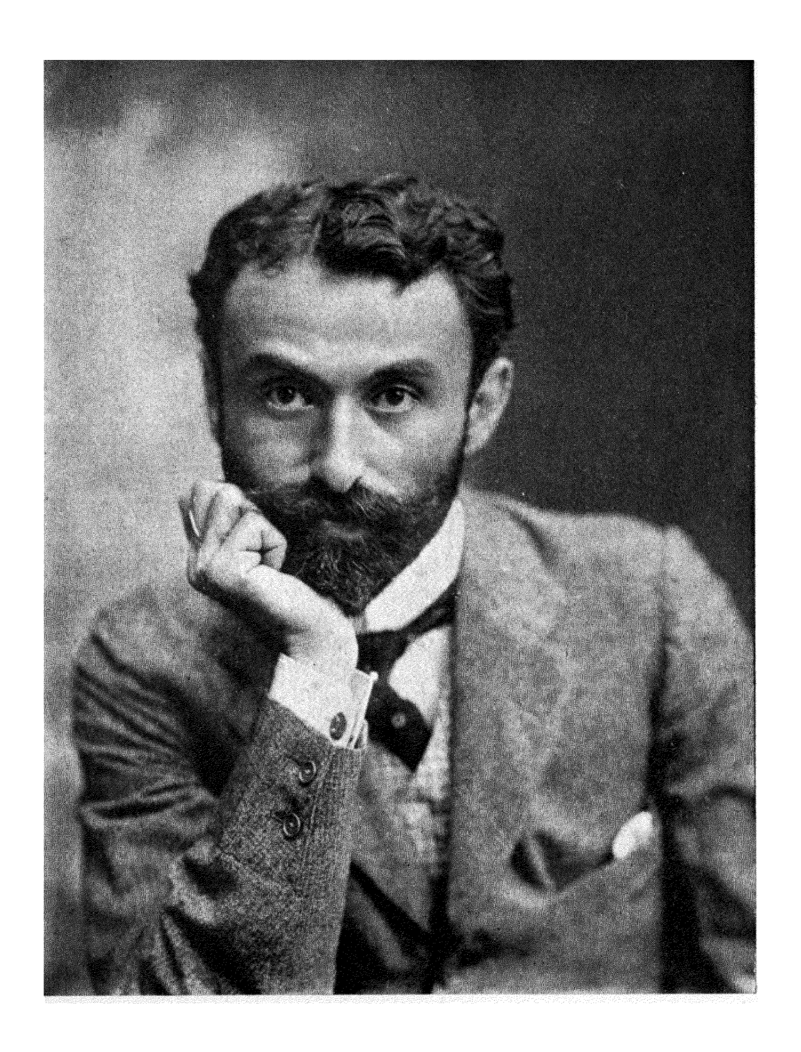
۳۴ کارخانهٔ آهن در جمشیدپور از بزرگترین کارخانهای هندوستان بشمار است
ازبناهای جمشیدجی تاتا *

TATA IRON WORKS AT JAMSHEDPUR



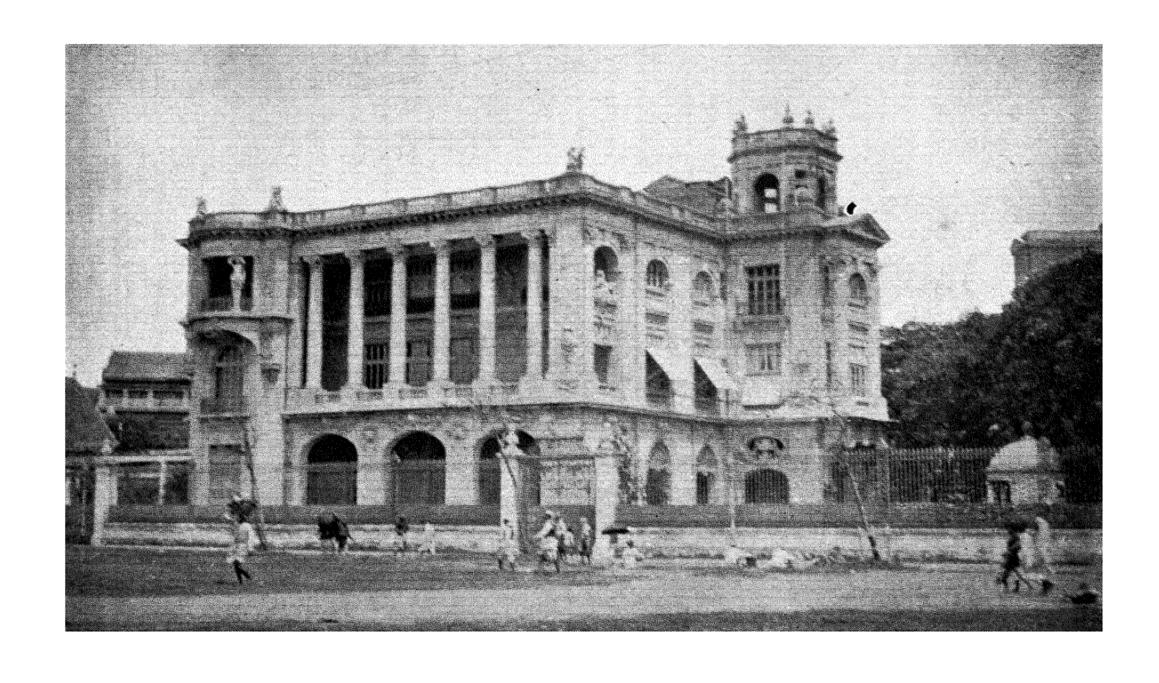
۳۵ سر داراب دادا رئیس کلمر کا رخانہ ہا رہ ادا رات دادا

SIR DORAB JAMSHEDJI TATA.



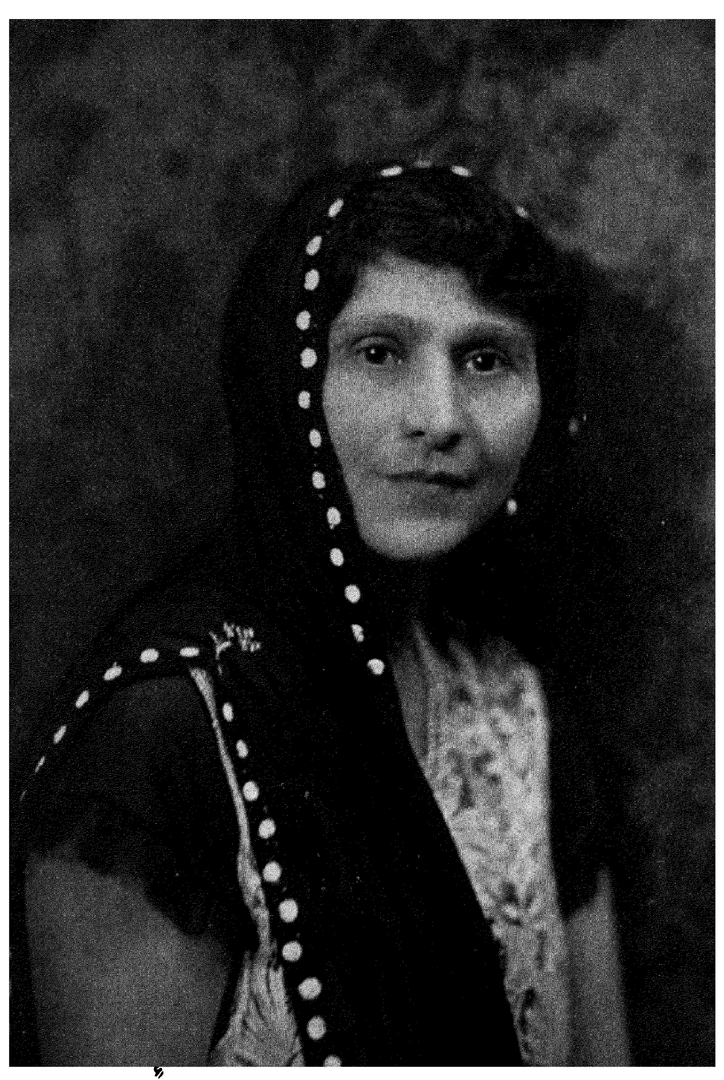
۳۶ مرحوم سر رتن تاتا پسو جمشید جي معروف که ثروت هنگفت خود را برای اعمال خیریه وقف کرده است

SIR RATAN JAMSHEDJI TATA.



۳۷ قصر سر رتن تاتا براي موزه نماشي بشهر بمبئي باخشيده شد

TATA HOUSE.



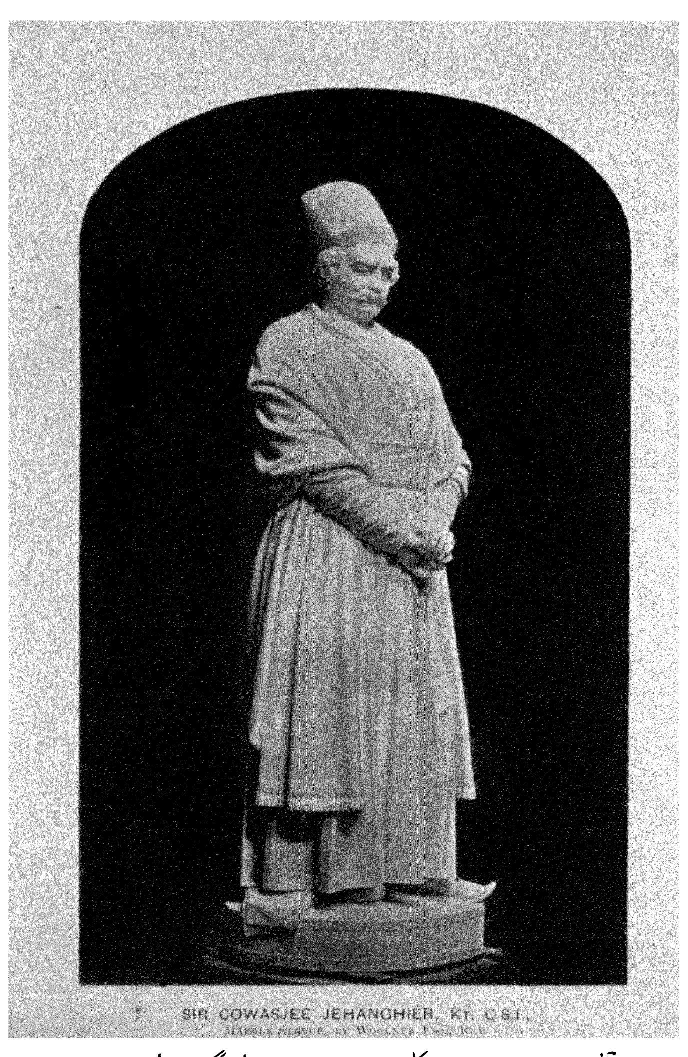
۳۸ نوازبانو خانم مرحوم سر رتن تاتا مؤسس دواخانهٔ
عمومی ومجانی در یزد

LADY NAVAJBAI R. TATA.



۳۹ پشوتن دوسابابهاي مارکر موسس دو دارالايتام يکي
براي پسران و ديگري براي دختران در يزد

PESHOTAN DOSSABHOY MARKER.



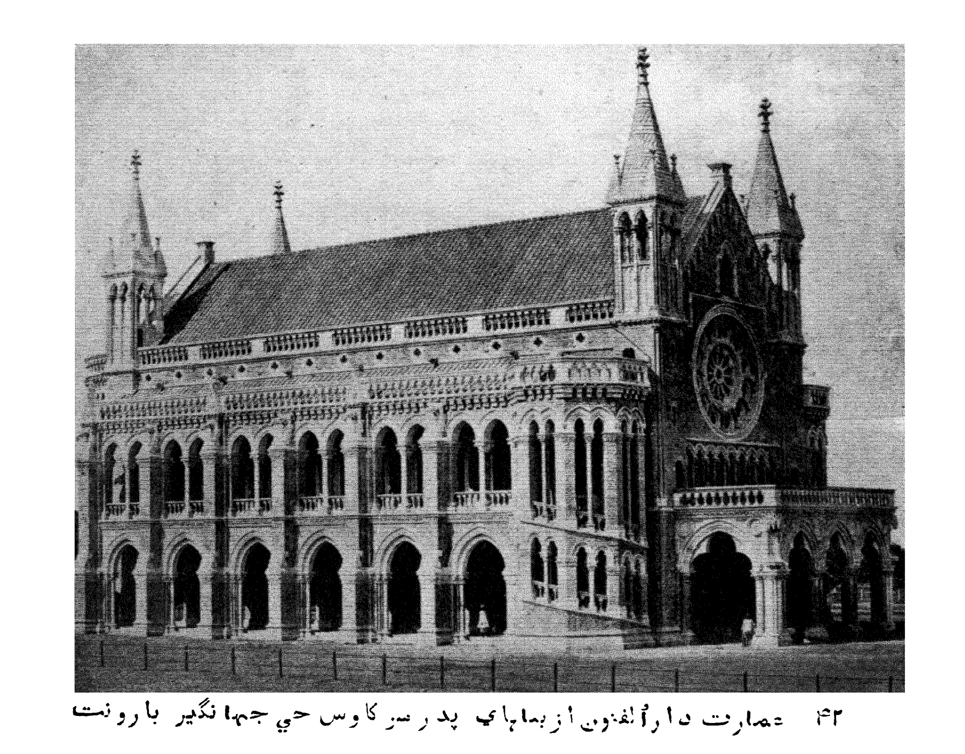
۴ مجسمه سر كاوس جي جهانگير بارونت

STATUE OF SIR COWASJEE JEHANGIR (1ST BARONET).



۴۱ تالار نطق براي عموم در بمبئي از بناهاي سر كاوس جي جهانگير بارونت

SIR COWASJEE JEHANGIR HALL.



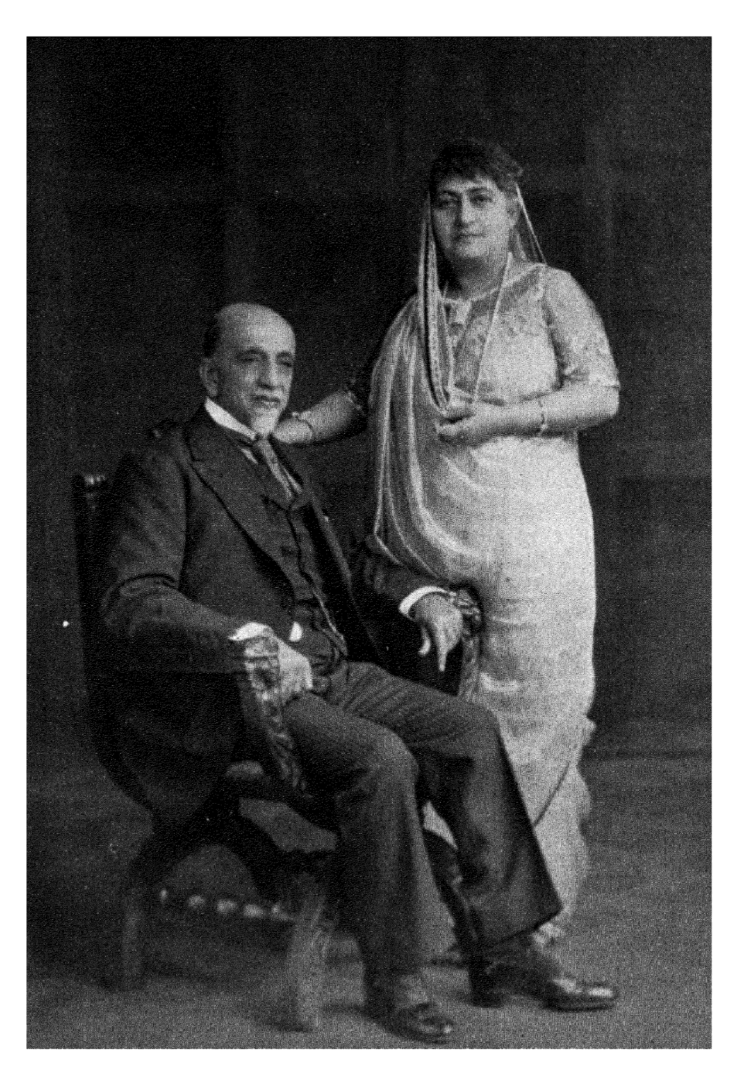
۴۲ عمارت دار الفنون از بهاهای پدر سر کاوس جی جهانگیر باروننت

THE UNIVERSITY HALL



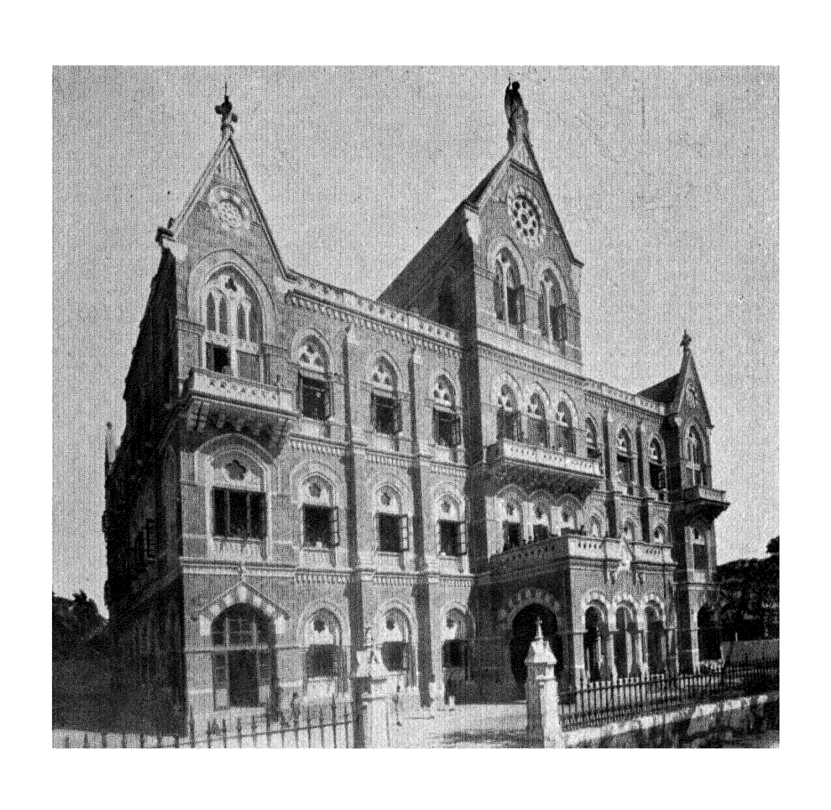
۴۳ مدرسه بزرگ بمبئی از بناهای پدر کاوس جی جهانگیر

THE ELPHINSTONE COLLEGE.



۴۴ خانم سر کاوس جي جهانگير بارونت که دستگيري
کردن از بي نوايان و همراهي نمودن با بيچارگان
معروف اند و شوهرشان آقای سر کاوس جي
جهانگير پسر کاوس جي جهانگير بارونت

SIR COWASJI AND LADY JEHANGIR (PRESENT BARONET)



۴۵ مدرسهٔ تجارت از بناهای بهرامجی جیجی بابای

BYRAMJI JIJIBHOY CHARITABLE INSTITUTE



۴٦ خیابان وخانه‌های پارسیان در بمبئی

PARSI COLONY AT DADAR, BOMBAY



۴۷ . مدرسهٔ اثربانان در نزدیک بمبئی مؤسس آن مهربانجی کامه *

CAMA ATHORNAN INSTITUTE.



۲۸ مهروانجي منوچهرجي كامه مؤسس مدرسه ايرانيان
در اندري نزديک بمبئي

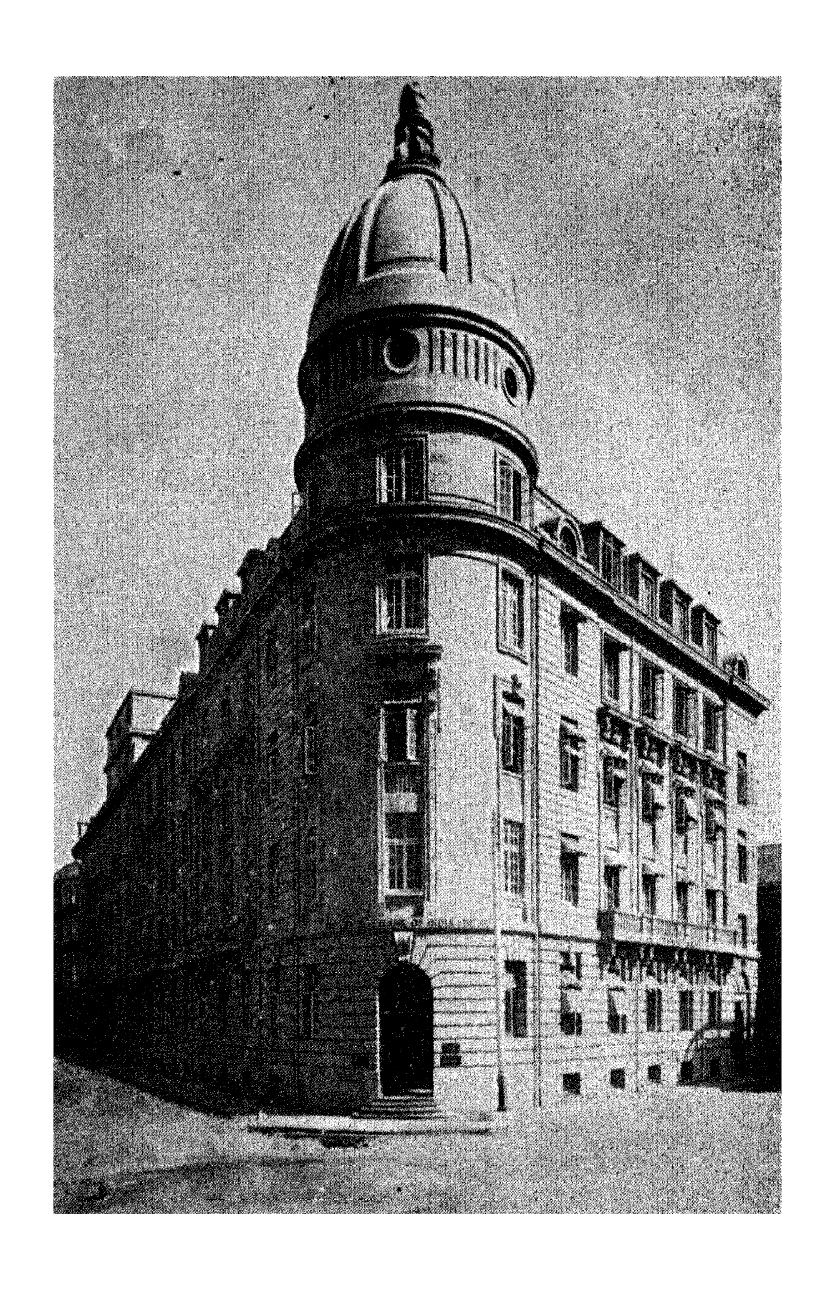
MERWANJI MUNCHERJI CAMA.



[illegible]

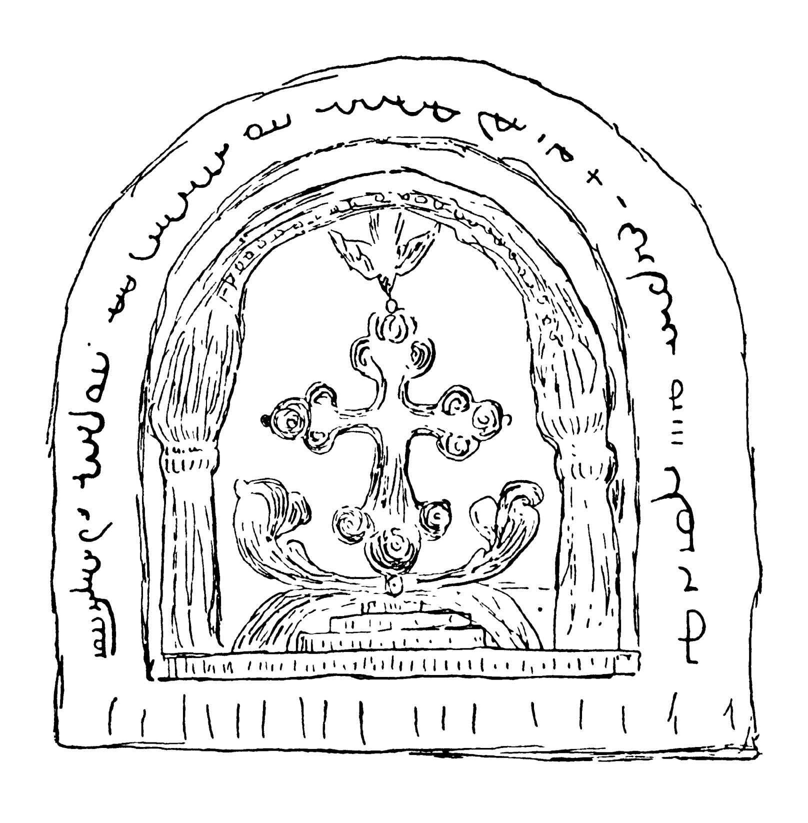
بلدیہ بمبئي بود از پرتو او امور بلدی شهر رونقي گرفت و موسّس بانک مرکزی هندوستان *

STATUE OF SIR PHEROZESHAH MERWANJI MEHTA



۵۰ بانک مرکزی هندوستان از بناهای سر فیروزشاه مهربان جي متا

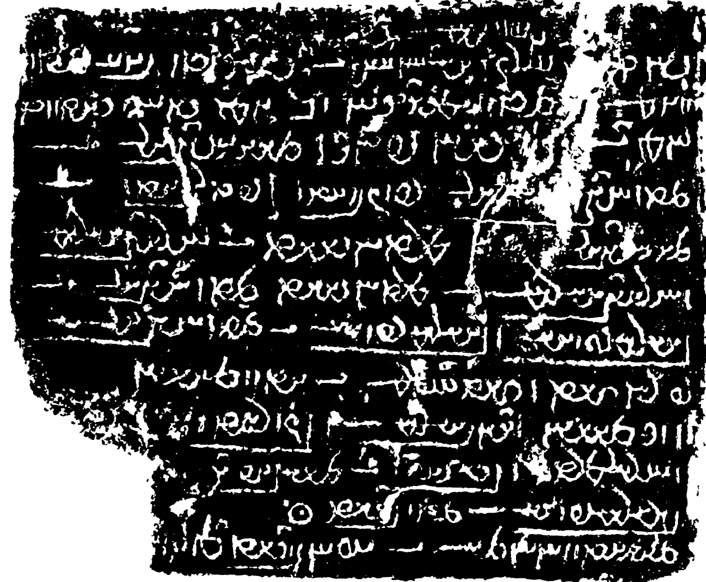
THE CENTRAL BANK OF INDIA.



۵۱ کتیبه پهلوی در روی صلیب ارعیسویان کلدانی که در
مادراس موجود است

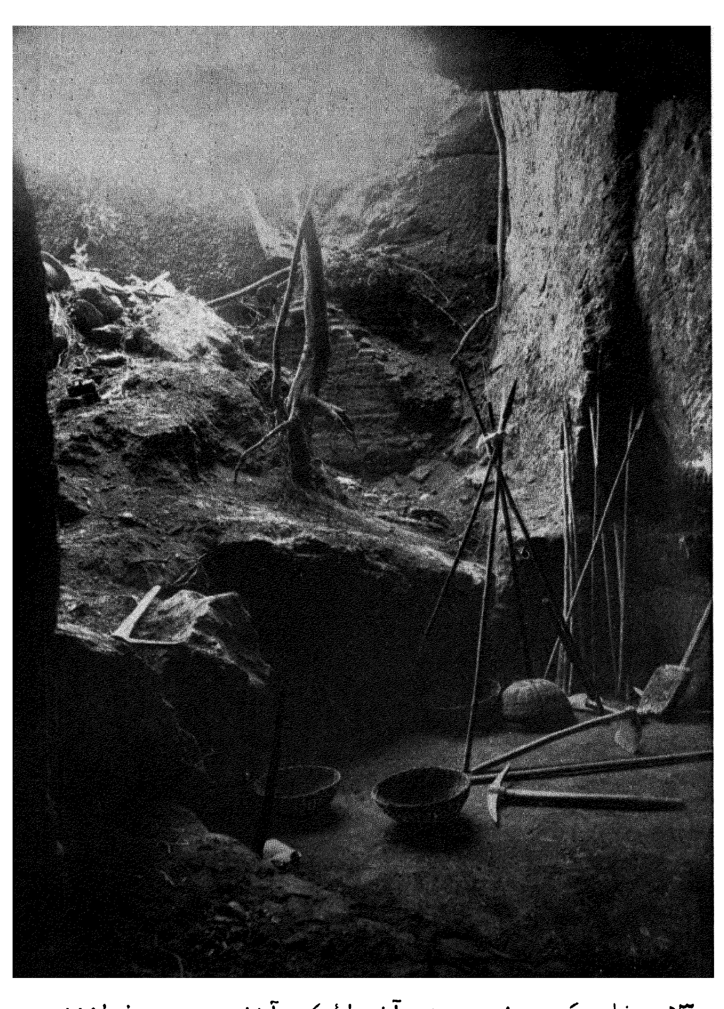
PAHLAVI INSCRIPTION ON CROSS IN SOUTHERN INDIA

MORTICE HOLE



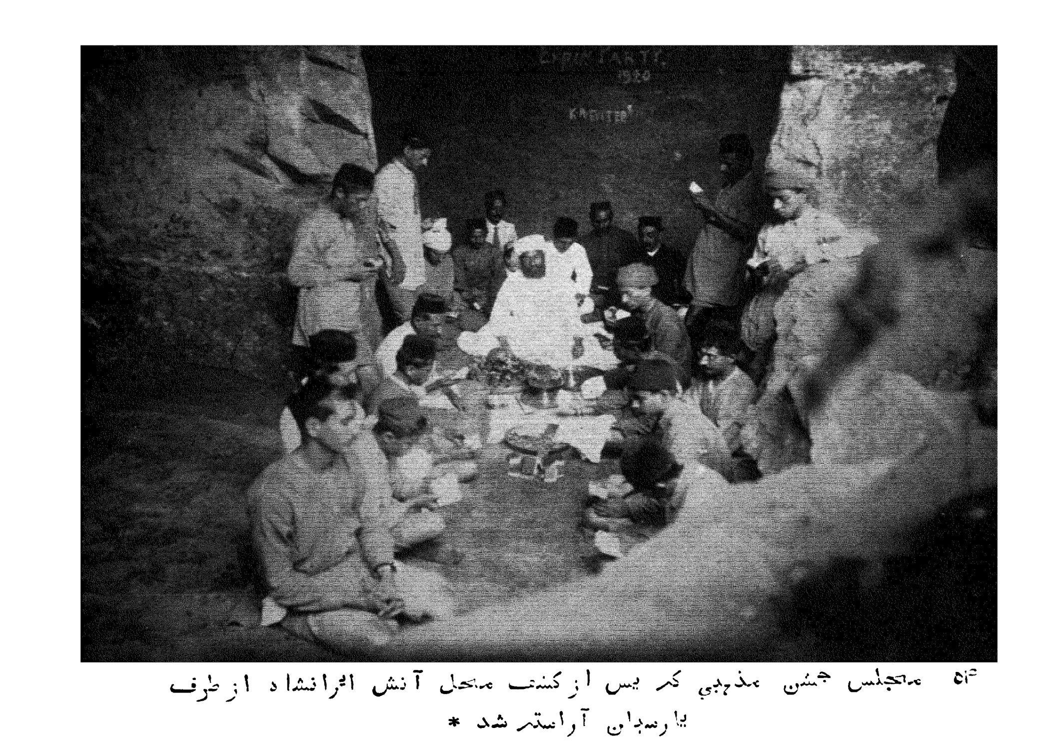
۵۳. یادگار پهلوی پارسیان در غار کنهری که در جزو
تاریخچهٔ مهاجرت از آن صحبت شد

ANERI KANERI INSCRIPTIONS.



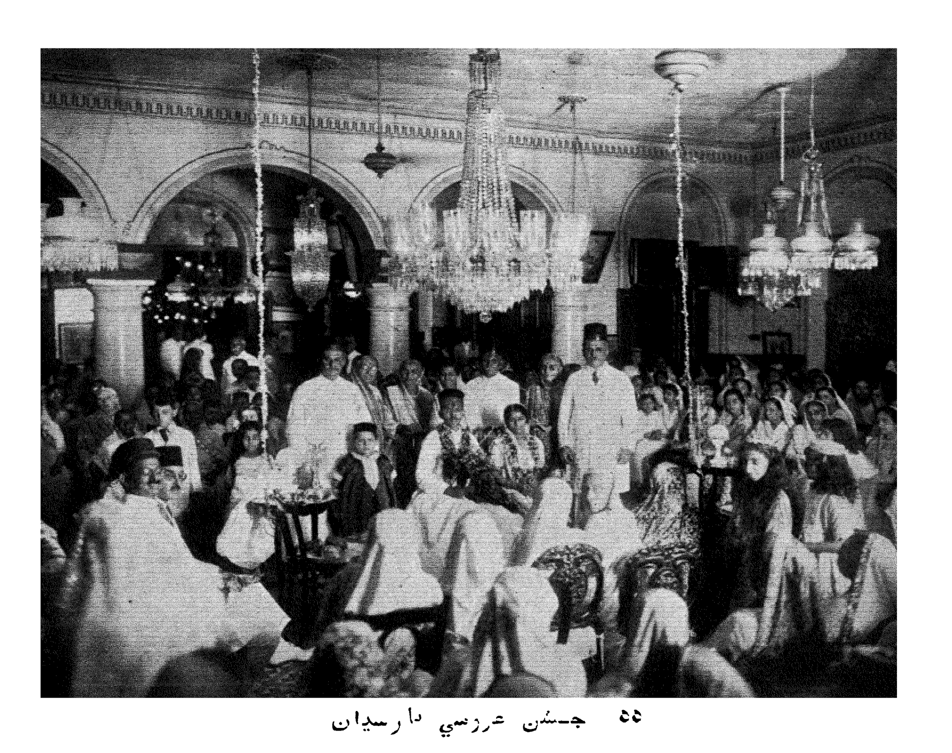
۵۳ غار کوه بهاروت در آنجائیکه آتش مقدس ایرانشاه
در مدت دوازده سال پس از افتادن سنجان
بدست مسلمانان محفوظ ماند

A CAVE FOUND AT BAHRUT WHERE FIRE IRANSHAH WAS KEPT



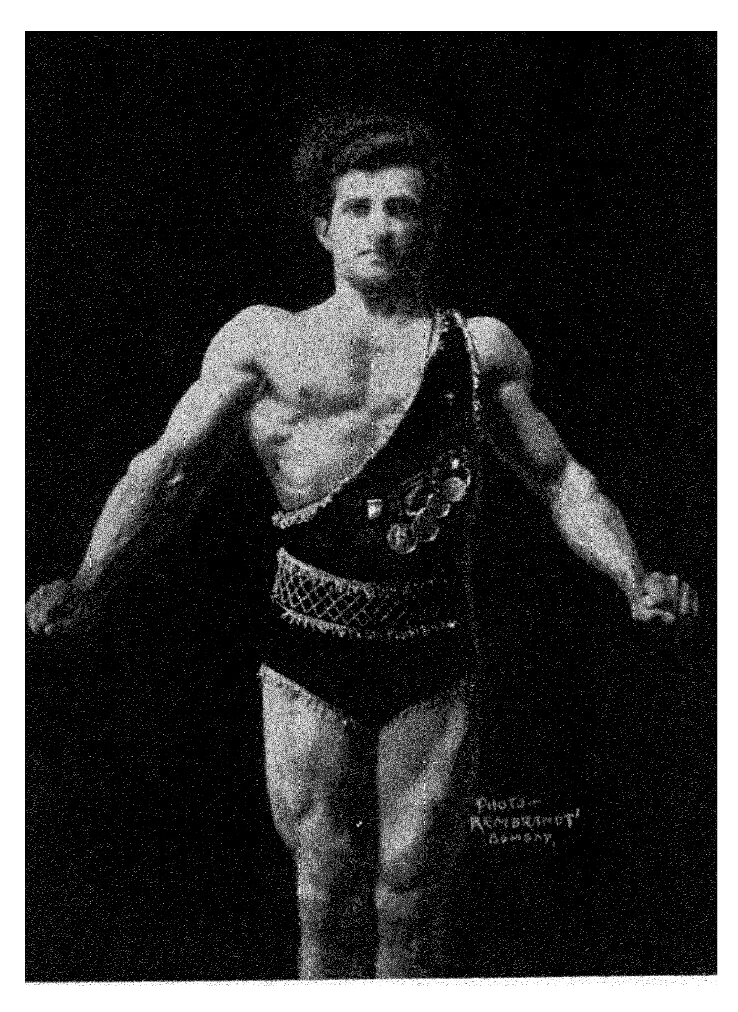
۵۴ مجلس جشن مذهبی که پس از کشف محل آتش ایرانشاه از طرف پارسیان آراسته شد *

JASHAN CEREMONY IN THE CAVE FOUND AT BAHRUT.



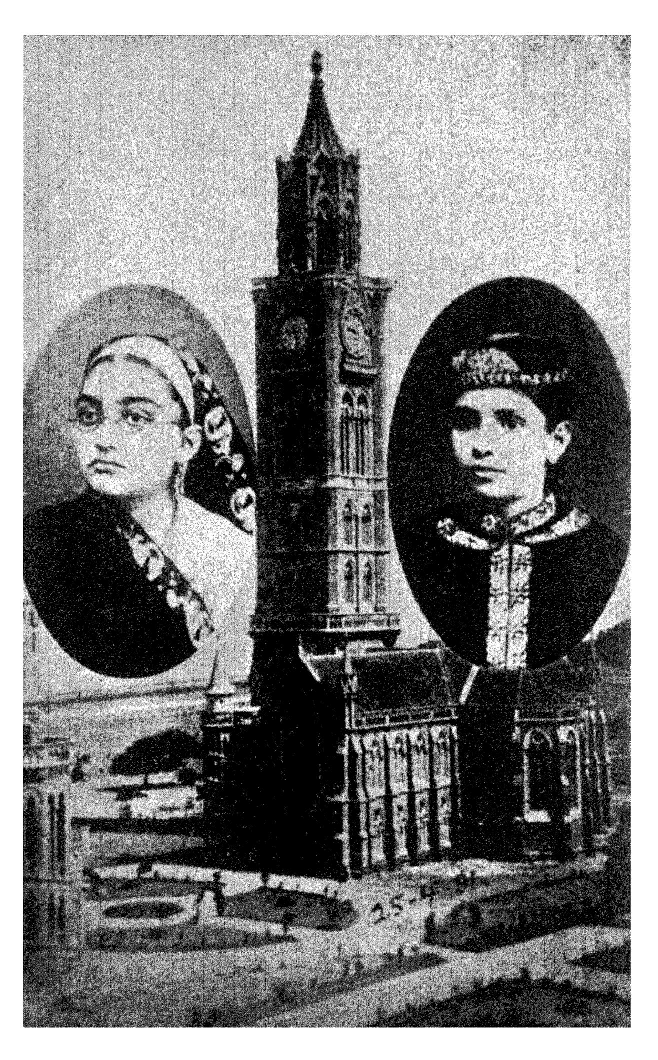
۵۵ جشن عروسی پارسیان

PARSI MARRIAGE CEREMONY.



۵۶ تهمورث سرکاری یکي از ورزشگران پارسي

MR. TEHMURAS SARKARI, A WELL KNOWN ATHLETE



۵۷ دو دختر یکه برای حفظ ناموس خود را از برج دار
الفنون پرت کردند یکی بچوبانو گودرز و دیگری فیروزه بانو
کامدین بوده است یکی بیست سال داشت و دیگری
۱۳ سال در سال ۱۸۹۱ میلادی در روز ۲۵ اوریل
این حادثه وقوع یافت

MRS. BACHOOBAI A. GODREJ. MRS. PIROJBAI S. KAMDIN.

Who to save their honor willingly threw themselves from the Rajabai Tower on 25th April 1891.

(۵) دستور دکتر داراب بهرد دستور سنجانا در ادبیات اوستا و پهلوي اطلاعات بسیار دارد بفده جلد از کتب دیگرد تصحیح و تفسیر او وبدرا وست

(۷) دستور دکتر کیقباد آذربد نوشیروان پیشواي زرتشتیان در دکن و پونه وکلکته ومدرس ایشان نیز از حکومت هند بشمس العلماءلقب هستند نظر بخدمات آباواجداد شان عنوان سرداري دارند در اوستا و پهلوی متخصص است چند کتب پهلوي و دارند از پر توایشان منتشر شده مانند زند بهمن یشت مینوخرد و کار نامک ارد شیر پاپکان

۱۰ دادا باهاي نوروجی اول کسی است که از براي رستکاري هندوستان در انگلستان اقدامات نمود نخستین نماینده هندوستان در پارلمان لندن اوست مؤسس کنگره هندوستان است وسردار رئیس آن بود در ریاست اخیر خویش سبب جنبش استقلال هندوستان شد در ۱۹۱۷ وفات یافت

۱۱ سر جمشید جي جي جی باهاي در تمام مغرب گجرات در هرده بحبته بزرگ مدرسه مجانی ساخت در بمبئي و پونه و سورت مدرسه بسیاري عالي برپا نمود بزرگترین مریضخانه بمبئي یادکار اوست در سال ۱۸۵۷ وفات یافت

۱۸ سر دینشاه پتیت اول کسي است که در بار کردن کارخانه پارچه بافي در هندوستان اقدام نمود از براي ستوران مریضخانه ساخت زنش دختر گلستان بانو بود که از نورسید کان ایران بوده است از این جهت خانواده پتیت محبت مخصوصي نسبت بایران دارد نبیره او که دینشاه پتیت دوم باشد نه فقط یکي از بزرگان زرتشتیان است بلکه یکي از لیدرهاي معروف هندوستان میباشد خواهر پتیت هما بانو تمام زیب وزیور و جواهر خود رابراي یتیمخانه دختران بمبئي داد

(۴۶) در کارخانه جمشید پور آهن و پولاد ساخته میشود از برای کارگران مریضخانه و مدرسه ها و تلگراف و تیاتر و زورخانه دارد دکان و بازار شهر نیز از بناهای جمشید تاتا میباشد که در چهارده سال پیش از این ساخته شده در موقع جنگ آلات ناریه ساخت تقریبا هزار و صد و پنجاه میل (۱۱۵۰) از بمبئی دور است و نیز در بانگلر Banglore جنوب هندوستان یک موسسه علمی ساخت سه ملیون روپیه خرج آن شد

(۴۷) مدرسه اتربان در اندری نزدیک بمبئی مخصوص دستور و موبد و هیربد زاده گان است ادبیات اوستا و پهلوی و علوم دینی کاملاً در آنجا آموخته میشود که کدام از شاگردان که در آینده از علمای بزرگ شوند و بتوانند خدمات از راه معرفت و علم بقوم برسانند از دو ملیون و نیم روپیه که بانی مدرسه وقف این کار کرده است معیشت کرده وقت را برای تحصیل معاش تلف نخواهد کرد مؤسس این بنا مهربانجی کاما پسر منوچهر است مدرسه این راد مرد پاک نیت را نگارنده دیدم در پاکیزگی و نظم و ترتیب وحفظ الصحه و ورزش مثل یکی از مدارس اروپای متمدن است مخصوصاً از دیدن شاگردان این مدرسه با کلاه های بلند سفید که از روی حجاریهای قدیم ایران برداشته اند بسیار خورسند شدم اتربان یعنی پیشوای دین (موبد) دو سال از تاسیس مدرسه میگذرد

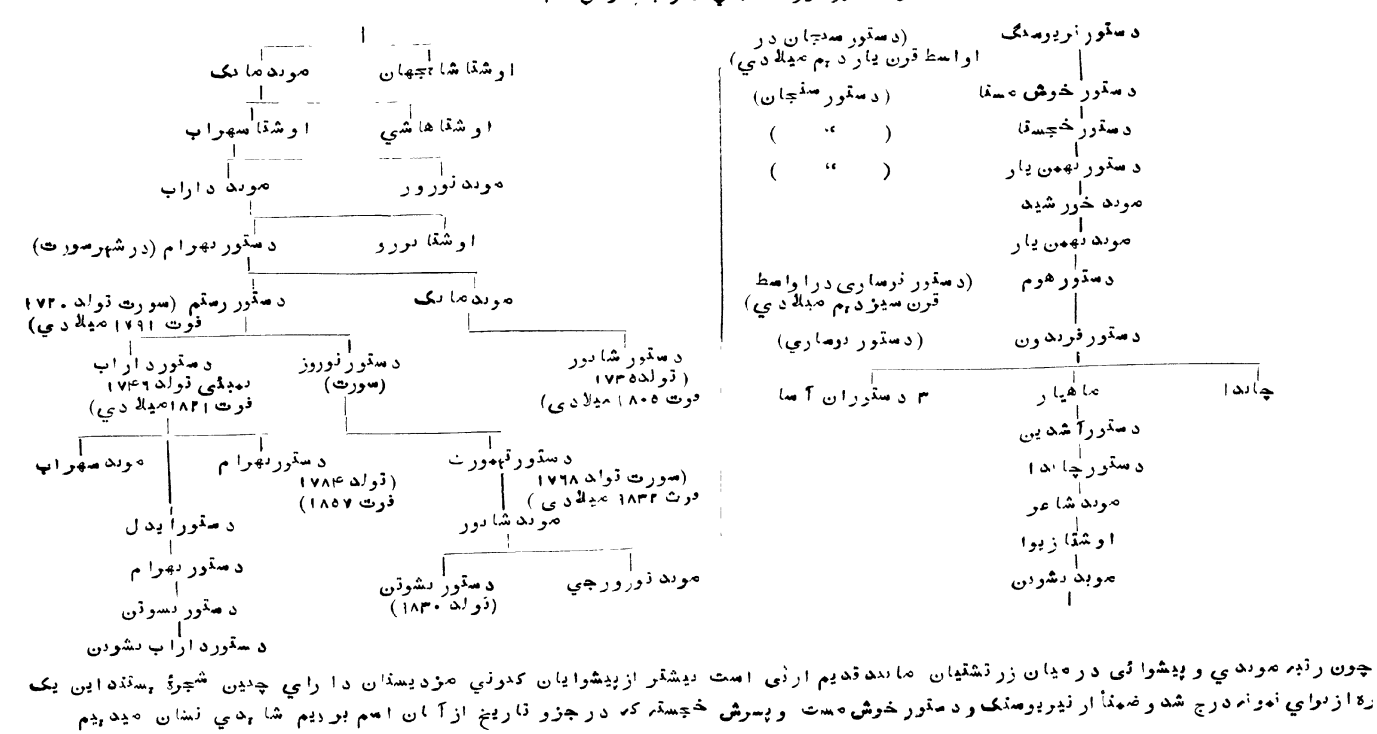
(۴۹) سر فیروز شاه مهتا یکی از لیدر های نامی هندوستان بود چهار بار رئیس بلدیه شهر بمبئی شد و یکی از ارکان مهم بلدیه این شهر بود از پرتو کوشش چهل ساله فیروز شاه مهتا ست که بمبئی صورت تمدنی گرفت اینک بهترین گردشگاه های شهر بنام او است در سیاست هندوستان عنوان مهمی داشته است دوبار رئیس کنگره هندوستان بود

در تمام هندوستان معروف بود به پادشاه بی تاج انگلیسها
او را شیر میخواندند درسال ۱۹۱۵ میلادی وفات یافت

(۵۵) شرح پناه بردن پارسیان بکوه بهاروت در جزو تاریخچه
مهاجرت بدان شد

کوه مذکور ۱۷۶۰ پی بلند است دو فرسخ و نیم سطح آن میباشد
درسال ۱۹۲۰ آقای کیخسرو فیدتر و منوچهر مسانی با همراهی
بیست و شش نفر از پارسیان جوان و ورزیده برای کشف محل
آتش مقدس ایرانشاه بکوه مذکور شتافتند پس از پانزده روز
کوشش و کار غاریکه در قله کوه آرامگاه آتش مقدس بود و
درختهای کهن سال راه آن را مسدود نموده بود پیدا گردید
از اثر آن شادمانی نموده بودند مراسم دینی بجای آوردند
این دسته جوانان ورزیده امیدوارند که روزی در ایران
در غار شاپور نزدیکی کازرون کشفیات تاریخی نمایند
و از این راه بوطن قدیم خود خدمات شایان کنند

شجرهٔ دستور بزرگ بمبئی داراب پشوتن سنجانا



چون رتبهٔ موبدی و پیشوائی در میان زرتشتیان مانند قدیم ارثی است بیشتر از پیشوایان کنونی مزدیسنان دارای چنین شجرهٔ هستند این یک را از روی نمونه درج شد و ضمناً از نیریوسنگ و دستور خوش مست و پسرش خجسته که در جزو تاریخ از آنان اسم بردیم شاهدی نشان میدهیم